



فهرست مطالب

- ۲..... حملات جنایتکارانه امپریالیستی صهیونیستی علیه ایران را قویاً محکوم می‌کنیم.
- ۴..... حمل پرچم صهیوفاشیسم در تجمعات خارج از کشور، سقوط اخلاقی و سیاسی
- ۶..... سخنی با دانشجویان و خطراتی که موجودیت ایران را تهدید می‌کند
- ۷..... قطعنامه کنگره ششم حزب کار ایران (توفان) پیرامون مداخله نظامی امپریالیستی
- ۸..... «پهلویسم» جز فاشیسم نیست!
- ۹..... هدف جنبش صلح برای ممانعت از جنگ است.
- ۱۰..... انقلاب بهمن و استقلال سیاسی
- ۱۰..... دخالت‌های خائنه و جنایتکارانه اجنبی در مقاطع حساس تاریخی ایران
- ۱۱..... در جبهه نبرد طبقاتی - مروری بر اخبار و گزارشات کارگری بهمن ماه ۱۴۰۴
- ۱۳..... جامعه ایران نمرده، زنده است، پراکندن تخم ناامیدی بس است!
- ۱۴..... «جفری اپستین» بازتابی از اخلاق فاسد طبقه سرمایه‌داری حاکم است.
- ۱۵..... چه کسی ونزوئلا را اداره می‌کند؟
- ۱۷..... «اسکات بسنت»، وزیر خزانهداری آمریکا: «ما بحران را در ایران ایجاد کردیم»
- ۱۸..... در مورد ریاکاری اتحادیه اروپا و «تروریستی» خواندن «سپاه پاسداران»
- ۱۹..... اتحادیه اروپا توافق تجاری با ایالات متحده را به حالت تعلیق درآورد.
- ۲۰..... ادبیات مارکسیستی به زبان ساده
- ۲۲..... گشت و گذاری در فیسبوک. پاسخ به یک پرسش
- ۲۳..... پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام



حملات جنایتکارانه امپریالیستی صهیونیستی علیه ایران را قویاً محکوم می‌کنیم.

تقویت کرده است. وزارت دفاع اسرائیل در بیانیه‌ای فوری اعلام کرد که این کشور یک حمله «پیشگیرانه» علیه ایران انجام داده است - اقدامی که به گفته مقامات تل‌آویو با هدف خنثی‌سازی تهدیدات علیه موجودیت اسرائیل صورت گرفته است. اسرائیل کاتس، وزیر دفاع این رژیم، فوراً در تمامی مناطق اشغالی وضعیت فوق‌العاده ویژه اعلام کرد و این تصمیم را با این استدلال توجیه نمود که «دولت اسرائیل برای دفع تهدیدات علیه موجودیت خود، حمله پیشگیرانه‌ای علیه ایران آغاز کرده است».

قابل ذکر است که «کاتس»، هم‌زمان با هشدار درباره پیامدهای این تهاجم، تأکید کرد که حملات موشکی و پهپادی علیه اسرائیل ممکن است در کوتاه‌مدت رخ دهد. وی با استناد به اختیارات خود طبق «قانون دفاع شهری» اعلام کرد که فرمان ویژه‌ای را امضا کرده است که به موجب آن وضعیت فوق‌العاده ویژه در جبهه داخلی و تمامی سرزمین‌های تحت کنترل اسرائیل حاکم است. هم‌زمان، آژیرهای خطر در شهرهای مختلف اسرائیل به صدا درآمد و حریم هوایی این کشور تا اطلاع ثانوی بسته شد.

خبرگزاری تسنیم نیز تصاویری از ستون‌های دود بر فراز پایتخت ایران منتشر کرد که گواهی بر شدت درگیری‌ها دارد. نخستین گزارش‌ها حاکی از آن است که چندین موشک به اهداف از پیش تعیین‌شده اصابت کرده و برخی منابع از آغاز

رژیم صهیونیستی اسرائیل که به عنوان یک رژیم نسل‌کش و تروریست توصیف می‌شود، بامداد امروز در همکاری با آمریکا، حمله موشکی به ایران را آغاز کرد. شهرهای تهران، اصفهان، قم، تبریز، کرج، کرمانشاه و چندین شهر دیگر هدف حملات موشکی قرار گرفتند. تمامی رهبران سیاسی و نظامی ایران هدف موج‌های اولیه موشک‌ها بوده‌اند.

در ساعات اولیه بامداد شنبه ۱۴۰۴/۱۱/۰۹، انفجارهای شدیدی در آسمان تهران طنین‌انداز شد که سرآغاز یک عملیات نظامی گسترده بود که به گفته رسانه‌های داخلی ایران، با مشارکت مستقیم امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی انجام شده است. کانال ۱۲ اسرائیل با استناد به یک منبع امنیتی، این حمله را یک «عملیات مشترک و هماهنگ» بین تل‌آویو و واشنگتن توصیف کرد. اگرچه این موضوع هنوز به طور رسمی از سوی کاخ سفید تأیید نشده است، اما زمان‌بندی و ماهیت عملیات، گمانه‌زنی‌ها درباره هماهنگی استراتژیک بین دو طرف را

هم‌اکنون بیش از هر زمان دیگر، صف‌بندی‌ها روشن شده است: یک‌سو جبهه‌ی ملت قرار دارد و سوی دیگر جبهه‌ی دشمنی که تعرض نظامی را برگزیده است. در چنین شرایطی صیانت از تمامیت سرزمینی و امنیت مردم ضروری است. این جنگ تحمیلی ماهیتی میهنی دارد؛ بدین معنا که دفاع از کشور، دفاع از خانه، تاریخ و آینده‌ی مشترک یک ملت تلقی می‌شود. در چنین بزرنگاهی، مسئولیت اصلی بر دوش آگاهی جمعی و وحدت ملی است؛ زیرا آنچه سرنوشت را رقم می‌زند، پیش از هر چیز، استواری اراده‌ی مردمی است که در برابر تعرض دشمن خارجی، از کیان خود دفاع می‌کنند.

حزب کار ایران (توفان) سیاست‌های ماجراجویانه و سلطه‌طلبانه‌ی امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی را قویاً محکوم می‌کند و همه‌ی نیروهای انقلابی و کمونیستی در ایران، منطقه و جهان را به مقابله‌ی فعال با این تجاوزگری فرا می‌خواند.

دفاع ایران از خود، مشروع، تدافعی و عادلانه است.

مرگ بر امپریالیسم جنایتکار آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل!

دست‌ها از ایران کوتاه باد!

حزب کار ایران (توفان)

شنبه ۹ اسفند ماه ۱۴۰۴ *

دست امپریالیسم متجاوز آمریکا از ایران کوتاه باد!

فرخنده باد ششمین کنگره پیروزمند
حزب کار ایران (توفان)

موج دوم حملات خبر می‌دهند که اینبار مواضع و مراکز وابسته به دولت ایران را هدف گرفته است. اینبار نیز ایران در حین فریب مذاکره هسته‌ای، مورد حمله نظامی قرار گرفته است. امپریالیسم آمریکا برای حفظ هژمونی خود در منطقه و جهان در پی تحمیل خواست سلطه‌گرانه خود بر ایران است. دولت امپریالیستی آمریکا همراه با رژیم صهیونیستی اسرائیل در تلاش‌اند با بهره‌برداری از شکاف‌ها و تضادهای اجتماعی و سیاسی در ایران، سلطه خود را بر این کشور تحمیل کنند. آن‌ها با فشار آشکار و پنهان، تلاش دارند حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت مردم ایران را نقض کرده و حکومت ایران را به تسلیم در برابر دیکتاتورهای امپریالیستی وادارند. دولت دونالد ترامپ در رأس این پروژه، به دنبال حفظ و توسعه‌ی منافع سیاسی و اقتصادی انحصارات آمریکایی در منطقه خلیج فارس است.

در این لحظه‌ی سرنوشت‌ساز، وظیفه‌ی هر ایرانی است که از موجودیت سرزمینی و استقلال کشور خود پاسداری کند. دفاع از میهن، صرفاً به معنای حضور در میدان نبرد نیست؛ بلکه ایستادگی آگاهانه در برابر جنگ روانی، عملیات رسانه‌ای و تلاش برای القای یأس و فروپاشی در ذهن جامعه نیز بخشی از همین مسئولیت ملی است. دشمن می‌کوشد با القای احساس بی‌قدرتی، اراده‌ی جمعی ملت را تضعیف کند. در چنین شرایطی، حفظ خونسردی، تقویت همبستگی اجتماعی و اتکا به خرد جمعی، نخستین گام‌های دفاع ملی به‌شمار می‌آیند.

هر ایرانی، در هر نقطه‌ای که حضور دارد، می‌تواند در برابر این هجمه‌ی روانی بایستد؛ با پرهیز از بازنشر اخبار تأییدنشده، با سنجش انتقادی محتوای رسانه‌ای، و با تقویت روحیه‌ی امید و همدلی در میان خانواده، دوستان و همکاران. بخشی از این جنگ، در عرصه‌ی رسانه‌ای جریان دارد؛ جایی که شبکه‌هایی چون «ایران اینترنشنال»، «منوتو»، «بی‌بی‌سی فارسی»، «رادیو فردا» «صدای آمریکا» ... به عنوان اتاق‌های جنگ عمل می‌کنند، مواجهه‌ی مسئولانه با این فضا، مستلزم هوشیاری، پرهیز از هیجان‌زدگی و خودداری از مصرف و بازنشر محتوایی است که به تشدید دوگانگی و تضعیف انسجام ملی می‌انجامد. امروز بیش از هر زمان دیگر، آنچه اهمیت دارد حفظ وحدت ملی و مرزبندی روشن میان منافع ملت و اهداف نیروهایی است که در پی تضعیف ثبات و امنیت ایران‌اند. جامعه‌ی ایران با همه‌ی تنوع فکری و سیاسی خود، در برابر هرگونه تعرض به خاک و مردم این سرزمین، یکپارچه است.



حمل پرچم صهیوفاشیسم در تجمعات خارج از کشور، سقوط اخلاقی و سیاسی

در تاریخ ایرانیان، ضرب‌المثلی هست که بیش از هر تحلیل آکادمیکی، گویای پیوستگی رفتار حاکمان و نوادگان آنهاست: «از کوزه همان برون تراود که در اوست». این عبارت نه تنها یک توصیف ساده، بلکه یک قاعده‌ی حاکم بر روان‌شناسی سیاسی خاندانی است که دهه‌ها بر مقدرات ایران چنگ انداختند و امروز در سودای بازگشتی دوباره، همان الگوهای رفتاری آزموده و شکست‌خورده را در پیش گرفته‌اند. با واکاوی اسناد مکتوب و شفاهی به‌جا مانده از نزدیکان محمدرضا پهلوی و گزارش‌های محرمانه‌ی سفرای غربی، به مخرج مشترکی می‌رسیم که هویت سیاسی این خاندان را تعریف می‌کند: ترکیبی از تزلزل در بحران، استبداد در آرامش و وابستگی مطلق به بیگانه.

بسیاری از منابع معتبر تاریخی، از خاطرات «ویلیام سالیوان» و «آنتونی پارسونز» گرفته تا یادداشت‌های شخصی نزدیک‌ترین محرم دربار، «اسدالله علم»، بر یک ویژگی بارز شاه مخلوع اتفاق نظر دارند: او زمامداری بود که شخصیتش در کشاکش بحران‌های سیاسی، به ناگاه فرو می‌پاشید. برخلاف تصویری که دستگاه تبلیغاتی او از یک «فرماندهی مقتدر» ساخته بود، محمدرضا پهلوی در بزنگاه‌های سرنوشت‌ساز، عملاً قادر به تصمیمی مستقل نبود. او که همواره گوش به فرمان دیکته‌های دیپلمات‌های غربی و واسطه‌های داخلی آنها بود، در اوج فشار،

بار مسئولیت را به زمین می‌گذاشت و راه فرار را برمی‌گزید؛ همان‌گونه که در مرداد ۱۳۳۲ به بغداد و رم گریخت و در دی ۱۳۵۷، در حالی که کشور تلاطم روزهای انقلاب را تجربه می‌کرد، با چشمانی گریان صحنه را خالی کرد.

اما همین شخصیت متزلزل، در دوران ثبات ظاهری و توفیق‌های نسبی ناشی از درآمدهای سرشار نفتی، به هیولای خودشیفتگی بدل می‌شد. او در مصاحبه‌های متعدد با رسانه‌های خارجی، زبان به نقد فرهنگ غرب می‌گشود و خود را برتر از مریدان غربی‌اش می‌پنداشت، در حالی که در داخل کشور، حتی خیرخواه‌ترین مشاورانش را نیز «آدم» حساب نمی‌کرد. در یادداشت‌های علم، بارها به صحنه‌هایی اشاره شده که شاه با نگاهی تحقیرآمیز، نخبگان کشور را منکوب می‌کرد و خود را دانای کل می‌دانست. این پارادوکس، هسته‌ی اصلی حکمرانی او بود.

از سوی دیگر، خوش‌گذرانی‌های مسرفانه و تجمل‌گرایی بیمارگونه‌ی او در پایتخت‌های اروپایی، آن هم در شرایطی که بخش اعظمی از مناطق ایران در فقر و بی‌سوادی نهادینه دست‌وپا می‌زدند، گویای گسست عمیق او از واقعیت‌های جامعه بود. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ای که هزینه‌های افسانه‌ای آن حتی مورد انتقاد مطبوعات غربی قرار گرفت، تنها ویتروینی برای ارضای حس برتری‌جویی شخصی او بود. فساد اخلاقی و علایق خارج از چارچوب خانواده نیز، که اسناد آن از هدایای جواهرات گران‌بها به بازیگران خارجی تا افشای شماره تماس شخصی‌اش در دفترچه‌ی تلفن یکی از معروف‌ترین قوادان پارسی (مادام کلود) در جراید افشا شد، لکه‌ی ننگی بود بر پیشانی زمامداری که خود را ادامه سلسله پادشاهی هخامنشیان می‌نامید. حتی نگاه

سیاسی را مسموم کرده است. این تضاد میان «رهبر شیک پوش» در تربیون‌های غربی و «هوادار فحاش» در خیابان‌ها و فضای مجازی، دقیقاً بازتولید همان الگوی محمدرضا پهلوی است: در ظاهر متمدن، در باطن تمامیت‌خواه.

پرواضح است که این قدرت‌نمایی رسانه‌ای، قطعه‌ای از یک پازل بزرگ‌تر است که در اتاق‌های فکر واشینگتن و تل‌آویو طراحی شده است. رضا پهلوی در این سناریو، چیزی جز یک «عروسک خیمه‌شب‌بازی» و ابزاری برای سیاست «فشار حداکثری» نیست. پیوند شوم او با «بنیامین نتانیاهو»، جنایتکار جنگی تحت تعقیب بین‌المللی، و به اهتزاز درآوردن پرچم صهیونیسم در کنار پرچم ایران در تجمعات خارج از کشور، گویای سقوط اخلاقی و سیاسی این جریان است. در این نمایش حقارت‌بار، بازجویان و شکنجه‌گران سابق ساواک نظیر «پرویز ثابتی» و نوچگان «شعبان بی‌مخ‌ها» دوباره به میدان آورده شده‌اند تا آبروی نداشتی کارفرمایانشان را در طبق اخلاص بگذارند. آن‌ها که با شعار «جاوید شاه» برخی جوانان به حق خشمگین ایران را که تحلیل و خاطره دقیقی از دوران پهلوی ندارند، گوشت دم گلوله نیروی سرکوب جمهوری اسلامی کردند، حالا به بهانه کمک از ترامپ و نتانیاهو تقاضای بمباران ایران را دارند و به این طریق می‌توان گفت مرزهای خیانت را فرسنگ‌ها جابه‌جا کرده‌اند.

آن‌که به «مام میهن» این چنین خیانت می‌کند و برای رسیدن به قدرت، ویرانی خانه‌اش را از دشمنان طلب می‌کند، هیچ‌گاه در قلب ملت ایران جایی نخواهد داشت. این دهن‌پارگان فاشیست که امروز در پایتخت‌های غربی «هل من مبارز» می‌طلبند، همان‌هایی هستند که آرزوی رسیدن به «آب و علف» در پارکابی ارتش‌های بیگانه را به گور خواهند برد. تاریخ ایران همواره نشان داده است که خائنان به استقلال و تمامیت ارضی، حتی اگر لباس شیک دموکراسی بر تن کنند، در نهایت به زباله‌دان تاریخ سپرده خواهند شد.

جاوید ایران برابر، مستقل و آزاد؛ و دست هر بیگانه و مزدوری از این خاک کهن کوتاه باد.*

جنسیتی و تحقیرآمیز او به زنان، که در مصاحبه‌ی مشهورش با «مایک والاس» در سال ۱۹۷۵ به وضوح عیان گشت، نشان داد که او حتی برای نزدیک‌ترین همراه زندگی‌اش (فرح دیبا) نیز لیاقت و توانمندی ذهنی برای حکمرانی قائل نیست. امروز، فرزند او رضا پهلوی، میراث‌دار همین ژنِ تزلزل و خودشیفتگی است. او که در رفاه مطلق و در «پرِ قو» رشد یافته و سال‌های سکونت در غرب را به مددِ میلیارد‌ها دلار ثروت به‌سرقت‌رفته از دارایی‌های ملت ایران گذرانده، زندگی‌ای در حد نجیب‌زادگان (بخوانید مفت‌خوران) غربی دارد. گزارش‌های متعددی از جمله گزارش سال ۱۹۷۹ روزنامه «نیویورک تایمز» از ثروت افسانه‌ای این خاندان، گویای آن است که این زندگی اشرافی نه حاصل دسترنج یا نبوغ شخصی، بلکه میراث غارتی سازمان‌یافته است. رضا پهلوی، به عنوان یک «بیکاره‌ی کم‌مایه»، هیچ‌گاه سوابق اجرایی، علمی یا حتی مبارزاتی مشخصی نداشته و تمام سرمایه‌ی سیاسی‌اش، تکیه بر تبار پدری است که خود با مهر استبداد و فرار شناخته می‌شود. تراژدی اصلی آنجاست که او امروز مدعی «رهبری دوران گذار» شده و با نقاب دموکراسی، سودای بازگشت به تخت شاهی را در سر می‌پروراند. اما پارادوکس مضحک این ادعا در شعار طرفداران او نهفته است. به قول یکی از فعالان رسانه‌ای، حامیان این جریان یا معنای «صندوق رأی» را نمی‌فهمند یا معنای عبارت «جاوید شاه» را. این چه پادشاهی جاودانه‌ای است که قرار است با صندوق رأی بر پایش حکم داد؟ این تناقض درونی، نشان‌دهنده آن است که دموکراسی‌خواهی رضا پهلوی، تنها یک «تاکتیک رسانه‌ای» برای جلب نظر افکار عمومی است.

ماهیت واقعی این جریان را باید در رفتار هوادارانش جست‌وجو کرد؛ طرفداران «چماق‌داری» که هرگونه مخالفت را با رکیک‌ترین توهین‌ها پاسخ می‌دهند. حمله به چهره‌هایی نظیر «نرگس محمدی» (برنده جایزه نوبل که در جای خود قابل نقد است) تنها به این دلیل که سلطنت‌طلب نیست، یا تکفیر و توهین به «گلشیفته فراهانی» به جرم مخالفت با حمله نظامی به ایران، پرده از فاشیسم خفته در این جریان برمی‌دارد. گلشیفته فراهانی که روزی در «نشست جرج تاون» واشینگتن در کنار پهلوی ایستاده بود، امروز به جرم یادآوری تجربه تلخ مردم عراق و مخالفت با ویرانی وطن، مورد هجمه‌ی همان کسانی قرار می‌گیرد که ادعای تکرنگری و دموکراسی دارند. رضا پهلوی در حالی در کنفرانس‌های خبری مونیخ (۱۴ فوریه ۲۰۲۶) با ریاکاری از «اتحاد» و «حق‌کاندیداتوری همه‌ی ایرانیان» سخن می‌گوید که ماشین تخریب او در فضای مجازی، فضای

**کنگره ششم حزب، کنگره‌ای موفق در مبارزه
برای پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم، تقویت جنبش
کمونیستی در عرصه ملی و بین‌المللی**



سخنی با دانشجویان و خطراتی که موجودیت ایران را تهدید می کند

مقابل این افق قرار می گیرد. این شعار نه تنها نقدی به ساختار طبقاتی ارائه نمی دهد، بلکه با بازگشت به نماد سلطنت، نوعی عادی سازی اقتدار موروثی و استبداد سیاسی را تبلیغ می کند. در فضای دانشگاه - که در سنت مبارزاتی کانون نقد استبداد، دفاع از آزادی های سیاسی و مقاومت در برابر سلطه خارجی بوده - چنین شعاری یادآور گرایشی اقتدارطلبانه است که بیش از آنکه رهایی بخش باشد، انسداد آفرین است. جنبش دانشجویی زمانی پیشرو است که خود را با مطالبات واقعی مردم پیوند زند: با کارگران، معلمان، بازنشستگان، زنان و اقشار فرودست. هرگاه از این پیوند جدا شود و به بازی های نمادین قدرت فروکاهد، از نقش تاریخی خود فاصله می گیرد. دانشگاه تیلور اندیشه پویاست، نه بازتولید ارتجاع. پس مسئله صرفاً یک شعار نیست؛ مسئله جهت گیری است. آیا دانشگاه قرار است به سوی بازسازی گفتمان عدالت اجتماعی و رهایی طبقاتی حرکت کند، یا به سوی احیای نمادهای اقتدار گذشته؟ اگر جنبش دانشجویی از تحلیل تضادهای طبقاتی و ساختارهای اقتصادی فاصله بگیرد و به بازتولید دوگانه های نوستالژیک بسنده کند، این نه پیشروی، بلکه عقب گردی نگران کننده خواهد بود. در شرایطی که جامعه با بحران های عمیق اقتصادی و اجتماعی دست و پنجه نرم می کند، هر شعاری که افق عدالت و برابری را کنار بزند و به بازگشت به نظام پادشاهی - که متعلق به دوران فئودالیسم است، دل ببندد، عملاً از امر مبارزه طبقاتی فاصله گرفته است. و این فاصله، برای جنبشی که باید وجدان بیدار جامعه باشد، خطری جدی است. از طرفی شعار «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» و

آنچه در دانشگاه رخ داد - برافراشتن پرچم شیر و خورشید و سر دادن شعار «جاوید شاه» نشانه یک جابه جایی گفتمانی در بخشی از جنبش دانشجویی است. جابه جایی از نقد ساختارهای اقتصادی و طبقاتی به احیای یک شعار سلطنت طلبانه که در ذات خود حامل بازگشت به نظم فروپاشیده پیشین است.

«جاوید شاه» نه برنامه اقتصادی است، نه افق عدالت اجتماعی، نه پاسخی به بحران معیشت، نه یک راه حل برای جامعه ای که زیر فشار تورم، بیکاری، خصوصی سازی افسارگسیخته و فروپاشی خدمات عمومی نفس می کشد. جامعه زحمتکش ایران امروز با مسائلی عینی و مادی روبه روست: دستمزدهای بی ارزش شده، امنیت شغلی از دست رفته، آموزش و درمان کالایی شده و شکاف طبقاتی فزاینده. نظم نئولیبرال حاکم بر اقتصاد کشور - با خصوصی سازی، مقررات زدایی به سود سرمایه های رانتی و انتقال ثروت عمومی به دست اقلیتی الیگارشیک - طبقات فرودست را به حاشیه رانده است. در چنین شرایطی، مسئله اصلی مبارزه، ماهیتی طبقاتی دارد: مبارزه برای بازتوزیع عادلانه ثروت، تقویت تشکلهای کارگری و دانشجویی، دفاع از آموزش عمومی و مهار انباشت بی ضابطه سرمایه. شعار «جاوید شاه» دقیقاً در نقطه



The Party of Labour of Iran
(Toufan)

دستها از ایران کوتاه باد!

حزب کار ایران (توفان)

قطعه نامه کنگره ششم حزب کار ایران (توفان) پیرامون مداخله نظامی امپریالیستی - صهیونیستی در ایران

حزب کار ایران (توفان) وظیفه انقلابی خود می‌داند که افکار عمومی جهان را بر علیه هرگونه مداخله نظامی امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل به ایران و جنگ خانمان‌سوز دیگری در غرب آسیا بسیج کند.

یکم: حزب کار ایران (توفان) تحریم و تجاوز بر علیه ایران و مردم آن را شدیداً محکوم می‌کند. ما هر نوع دخالت خارجی در امور داخلی ایران را قویاً محکوم می‌کنیم. جنگ دیگری توسط امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه عواقب بسیار مخربی برای مردم منطقه و صلح جهانی خواهد داشت. تحریم و تجاوز به عراق، لیبی، یمن، افغانستان و سوریه، سودان، نسل‌کشی در غزه و بمباران مدام لبنان... این کشورها را به ویرانی کشانده و شرایط بسیار وخیمی را برای مردم این منطقه ایجاد کرده است. **دوم:** امپریالیسم آمریکا در پی تحمیل خواست سلطه‌گرانه‌ی خود بر ایران است. دولت‌ها و سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپا، همراه با رژیم صهیونیستی و برخی از دولت‌های عربی منطقه‌ی خلیج فارس، در تلاش‌اند با بهره‌برداری از شکاف‌ها و تضادهای اجتماعی و سیاسی در ایران، که مولود نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی هستند، سلطه‌ی خود را بر این کشور تحمیل کنند. آن‌ها با فشار آشکار و پنهان، تلاش

یا شکل ظاهراً چپ‌تر آن «نه سلطنت نه رهبری، دموکراسی، برابری» که در جریان اعتراضات مطرح شد، در ظاهر می‌کوشند دو قطب استبداد تاریخی را هم‌زمان نفی کنند. اما همین چارچوب‌بندی، مبارزه را در مدار «شاه / رهبر» نگه می‌دارد؛ گویی مسئله اصلی جامعه ایران صرفاً شکل رأس قدرت است، نه مناسبات اقتصادی و ساختارهای انباشت سرمایه که در هر دو دوره تاریخی تداوم یافته‌اند. در سوی دیگر، شعار «جاوید شاه» نیز بازتولید همان میدان دوگانه است؛ با این تفاوت که یکی در نفی نماد سلطنت سخن می‌گوید و دیگری در احیای آن. اما هر دو در یک نقطه مشترکند: تقلیل امر مبارزه به نزاع بر سر نماد قدرت سیاسی، نه بر سر بنیان‌های مادی نابرابری.

کارگران و زحمتکشان ایران امروز با چه مسائلی دست‌به‌گریبان‌اند؟ با دستمزدهای زیر خط فقر، قراردادهای موقت، خصوصی‌سازی‌های رانتی، حذف یارانه‌های اجتماعی، کالایی‌شدن آموزش و درمان، و انباشت ثروت در دست اقلیتی محدود. هیچ‌یک از این معضلات با تغییر شعار از «شاه» به «رهبر» یا بالعکس حل نمی‌شود. آنچه تعیین‌کننده است، تغییر مناسبات اقتصادی و قدرت طبقاتی است - نه صرفاً جای‌جایی نمادها. دوگانه «شاه یا رهبر» عملاً میدان سیاست را از عدالت اجتماعی به رقابت بر سر گذشته شکل حکومتی منتقل می‌کند. در این فضا، انرژی اجتماعی به جای سازمان‌دهی حول مطالبات عینی - حق تشکل، حق اعتصاب، بازتوزیع ثروت، کنترل دموکراتیک بر منابع عمومی - در جدالی فرسایشی بر سر تاریخ مصرف می‌شود.

از منظر مبارزه طبقاتی، هر شعاری که افق عدالت اجتماعی و رهایی اقتصادی را به حاشیه ببرد، حتی اگر در ظاهر ضد استبداد باشد، انحرافی است. زیرا تضاد اصلی را پنهان می‌کند: تضاد میان اکثریت مولد جامعه و اقلیت برخوردار از قدرت و ثروت. این تضاد، هم در سلطنت وجود داشت و هم در جمهوری اسلامی؛ و بدون تمرکز بر آن، هر تغییر سیاسی سطحی باقی می‌ماند. اگر قرار است جنبشی پیشرو شکل گیرد، باید از این دوگانه‌سازی عبور کند. نه در ستایش گذشته متوقف شود، نه در نفی نمادین آن. بلکه بر ساختن بدیلی متمرکز شود که بر پایه عدالت اجتماعی، دموکراسی اقتصادی و استقلال ملی و جمهوری برآمده از توده عظیم کار و زحمت استوار است. تنها در این صورت است که مبارزه از سطح جدال بر سر نام‌ها و اشخاص، به سطح تغییر ساختارها ارتقا می‌یابد.*



«پهلویسم» جز فاشیسم نیست!

امروز جمعی در میان ایرانیان وجود دارند که با تکیه بر خیانت‌ها، جنایت‌ها، فساد و بی‌قانونی‌ها و... و تبلیغات بر سر آن‌ها که بسیار به گوش خوش آمده و به دل می‌نشیند و واقعیت هم دارد، مانند همه ظاهراً آرزوی وضع بهتری را دارند. ولی در ارزیابی از این وضع بهتر فاجعه‌ای را توصیه می‌کنند که هم نشانه‌ی عدم اعتماد به مردم ایران و هم خوش‌بینی به بیگانگان است. البته بسیاری از این نادانان، و جاهلان سیاسی، دلخستگان و شیفتگان امپریالیسم پس از اینکه شاهد وضعیت افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و فلسطین و ونزوئلا ... و ادعاهای کاذب امپریالیسم مبنی بر احترام به حقوق بشر، استقرار آزادی‌های دموکراتیک و نهادینه کردن حقوق شهروندی، پیاده کردن دموکراسی، عدالت اجتماعی، به رسمیت شناختن استقلال و حق خود تعیینی سرنوشت و... بوده‌اند، حاضر شده‌اند در بی‌عملی خویش مدتها به تب جمهوری اسلامی راضی شوند. ولی نیروهای دیگری هم هستند که اعتقاد به نیروی خودی نداشته، به بیگانه چشم دوخته و آرزو دارند که امپریالیست‌ها به ایران حمله کرده و آن‌ها نیز در پای رکاب دشمن خارجی برای نیل به قدرت توسط امپریالیسم و صهیونیسم با دشمنان بشریت همکاری کنند. هواداران رضا پهلوی با چماق و ارعاب و توسل به گذشته‌ی «پرافتخار» برای مخالفین خود خط و نشان می‌کشند. اما گذشته‌ی «پرافتخار» چه بود، کدام آزادی و حقوق شهروندی محترم شمرده می‌شد؟ واقعیت این است که با تغییر اوضاع اقتصادی کشور در دهه‌ی پنجاه، شاه مغرور از ثروت بادآورده پول نفت، بازگشت به تاریخ دوران کوروش و برتری نژاد آریایی را مطرح نمود. جمله‌ی معروف او که «کوروش آسوده بخواب، زیرا که ما بیداریم»، نه تنها نمودی از تعارض و رویارویی مستقیم با فرهنگ مردم بود، بلکه به

دارند حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت مردم ایران را نقض کرده و دولت جمهوری اسلامی را به تسلیم در برابر دیکته‌ی قدرت‌های امپریالیستی وادارند. دولت دونالد ترامپ در رأس این پروژه، به دنبال حفظ و توسعه‌ی منافع سیاسی و اقتصادی انحصارات آمریکایی در منطقه‌ی خلیج فارس است. حزب کار ایران (توفان) سیاست‌های ماجراجویانه و سلطه‌طلبانه‌ی امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی را قویاً محکوم می‌کند و همه‌ی نیروهای انقلابی و کمونیستی در ایران، منطقه و جهان را به مقابله‌ی فعال با این تجاوزگری فرا می‌خواند، در چارچوب مبارزه‌ای مستقل از هرگونه سیاست‌های امپریالیستی.

سوم: تبلیغاتی که توسط مقامات رسمی آمریکا و اروپا بر علیه ایران به راه انداخته‌اند، اکثراً دروغ‌های ساختگی بیش نیستند. ایران مفاد توافقنامه‌ی اتمی وین (برجام) را نقض نکرده است، بلکه این آمریکا بود که با نقض تمام توافقات بین‌المللی، به ترور و مداخله‌ی نظامی در ایران مبادرت کرد و در یک تجاوز غافلگیرکننده که نقض آشکار تمام قوانین بین‌المللی است، بیش از هزار تن از مردم ایران را به قتل رسانید. ماشین تبلیغاتی امپریالیست‌ها حقایق را وارونه جلوه داده و جای فاعل و مفعول (ناقص و نقض‌شونده) را عوض کرده‌اند. دولت آمریکا، تحریم‌های اقتصادی - مالی - بانکی - تجارتي بر علیه ایران را که دود آن در درجه‌ی اول به چشم طبقه‌ی کارگر و اقشار متوسط و تهیدست می‌رود، تشدید کرده است.

چهارم: امپریالیست‌های غربی و در رأس‌شان امپریالیسم آمریکا با تجاوز به کشورهای خاورمیانه و همسایگانش، مردم منطقه را قربانی عملیات تروریستی و منافع خود کرده و مسبب اصلی تشنج و ناامنی در این منطقه بوده و هستند. ۲۵ پایگاه نظامی آمریکا به همین منظور در منطقه ایجاد شده‌اند. امپریالیسم آمریکا باید گورش را از منطقه گم کند، تا مردم صلح و امنیت خود را بازیابند.

حزب کار ایران (توفان) مداخله‌ی نظامی امپریالیستی در ایران را قاطعانه محکوم می‌کند و تأکید دارد که هرگونه تغییر و تحول سیاسی یا سرنگونی انقلابی نظام سرکوبگر سرمایه‌داری و ضدکارگری، امری کاملاً داخلی است. چنین تغییری تنها می‌تواند به‌دست مردم ایران، با محوریت طبقه‌ی کارگر و نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست، و در چارچوب مبارزه‌ای مستقل از هرگونه نیروی امپریالیستی و ارتجاعی، تحقق یابد.

« نه به تحریم و نه به تجاوز نظامی امپریالیستی به ایران!
« هرگونه تغییر و تحول سیاسی و یا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی فقط به دست مردم ایران!
« دست‌ها از ایران کوتاه باد!

نقل از توفان شماره ۳۱۲ اسفند ماه ۱۴۰۴
ارگان مرکزی حزب کار ایران*



هدف جنبش صلح برای ممانعت از جنگ است

جنبش‌های جهانی برای صلح، جنبش‌های ضد جنگ و همچنین جنبش‌های حمایت از فلسطین و مخالفت با نسل‌کشی در غزه، همواره بر اصول انسان‌دوستی و احترام به جان غیرنظامیان تأکید دارند. این جنبش‌ها نه صرفاً علیه یک رژیم خاص، بلکه علیه جنگ و خشونت ساختاری و نظام‌مند ایستاده‌اند.

بنابراین، انتقاد طرفداران رضا پهلوی که می‌پرسند «چرا از جوانان ما در ایران حمایت نمی‌کنید و رژیم را محکوم نمی‌کنید؟»، از اساس نادرست و گزینشی است. انسان‌دوستی، انتخابی و جزئی نیست؛ نمی‌توان جان مردم را صرفاً در جغرافیای مورد علاقه خود «قابل دفاع» دانست و باقی را نادیده گرفت.

واقعیت این است که این جنبش‌ها با سلطنت‌طلبان فاشیست و عقب‌مانده‌ای که کودک‌کشی اسرائیل را توجیه و تقاضای جنگ علیه ایران و مردمش می‌کنند، هیچ اشتراک و هم‌پوشانی ندارند. چگونه ممکن است کسانی که خواهان بمباران و مداخله خارجی در کشور خود هستند، انتظار داشته باشند که جنبش‌های ضد جنگ جهانی از آنان حمایت کنند؟ این خواسته نه تنها بی‌مورد است، بلکه نشان از درک نادرست و بی‌تجربگی سیاسی دارد.

کدام عنصر واقعی جنبش‌های جهانی صلح و عدالت به سلطنت و وابستگی خارجی پایبند است که شما از آن‌ها توقع دارید با شما هم‌صدا شوند؟ این جنبش‌ها از عدالت، صلح و زندگی انسانی دفاع می‌کنند، نه از آرزوهای جاه‌طلبانه و فانتزی گروهی که می‌خواهد جنگ و اشغال را وسیله‌ای برای قدرت‌طلبی خود کند.

بسیار تأسفبار است که این روزها افرادی که خود را فعال حقوق بشر، صلح‌طلب، حقوق‌دان یا خیرخواه ایران می‌دانند، دم از استمداد و التماس و توجیه و اباحه‌گری برای حمله خارجی یا توجیه تحریم‌های گسترده علیه ایران یا منطقی‌نشان‌دادن دخالت آمریکا و اسرائیل و دیگران برای تغییر نظام سیاسی در ایران می‌زنند. این بسیار خطرناک است. تاریخ نشان داده است که نه‌تنها در ایران، بلکه در خارج از کشور نیز، حتی اگر این «انقلاب» به فرض بعید موفق شود، با این افراد در نظام‌های بعدی نیز به چشم خائن رفتار خواهد شد. وطن‌فروشی از این بالاتر نیست که فکر کنیم می‌توان خارجی‌ها را وادار کرد تا مردم ایران را آزار دهند، تحریم کنند، زجر بدهند، گرسنه نگه دارند و به خاک ایران تعرض نظامی کنند، و گمان کنیم این اقدامات برای خیرخواهی ماست. بی‌تعارف می‌گوییم که این کار، تعرضی است به هویت و تمامیت ایران، با ادعای حفظ عفت و ناموس.*

نوعی بازگشت به دورانی از حکومت شاهنشاهی ایرانی و تفاخر به مسائل نژادی بود. بر این اساس، تغییر تاریخ کشور از شمسی به شاهنشاهی، استفاده از برخی علائم و نمادهای آن دوران بر روی کالاها و یا برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، نمونه‌هایی از این نوع تفاخر محسوب می‌شود.

بدون شک، یکی از ویژگی‌های خاص رژیم پهلوی که آن را از حکومت‌های مردمی و دموکراتیک متمایز می‌سازد، کنترل انحصاری بخش‌های مختلف و از جمله مطبوعات و مردم از طریق پلیس و ارتش گسترده است. کنترل مطبوعات و رسانه‌ها از طریق نظارت دولتی صورت می‌گرفت و نهادهایی چون ساواک متولی برخورد و شناسایی تخطی‌گران بودند. علاوه بر ارتش که فرماندهی آن بر عهده‌ی شخص شاه بود و مهمترین ابزار قدرت رژیم تلقی می‌شد، «دستگاه پلیس امنیتی سیاسی شامل دفتر مخصوص شاهنشاهی، بازرسی شاهنشاهی، سازمان اطلاعات ارتش، سازمان امنیت و اطلاعات کشور، در نهادهای دولتی، اتحادیه‌ها، دانشگاه‌ها، مطبوعات، اصناف، کارخانه‌ها و غیره نفوذ و نظارت داشتند.» کنترل و نظارت بر نهادهایی چون رسانه و مطبوعات در حدی بود که مطبوعات و روزنامه‌ها جرأت درج واقعیات را نداشته و عملاً در آن مطلبی که در خور توجه باشد، به چشم نمی‌خورد و از سویی، هر از چندگاه به دلایلی اساساً واهی شماری از نشریات کشور تعطیل شده و از ادامه‌ی انتشار نهی می‌شدند. پرویز ثابتی، رئیس ساواک، مظهر دیکتاتوری و فاشیسم در جامعه، یک‌تازی می‌کرد و اکنون تصاویرش در دست چماقداران و نوفاشیست‌های پهلوی در تظاهرات‌های خیابانی حمل می‌شود.

یک ایرانی میهن‌دوست هیچگاه بخاطر نفرت از مار غاشیه به عقب‌گرمی جرار پناه نمی‌برد! به جای سرگرم شدن با رسانه‌های یک‌سویه و وابسته و شستشوی مغزی افکار عمومی و مخزن‌ی چون ایران اینترنت‌نشال (صهیونیست اینترنت‌نشال!) و بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و من و تو.... روزانه ساعتی در کمال آرامش کتاب‌های پایه و تاریخی بخوانند و علل بحران کنونی ایران را واکاوی و به ارتقای سطح دانش خود کمر همت بندند! طبقه‌ی کارگر ایران اما برای بهبود شرایط زندگی خود عاقل‌تر و آگاه‌تر از آن است که به نیروی خارجی امپریالیستی و صهیونیستی پناه ببرد.

کارگران آگاه در تلاش برای استقلال طبقاتی خود، برای حفظ موجودیت میهن خود در مقابل هرگونه مداخله‌ی خارجی خواهند ایستاد!*

انقلاب بهمن و استقلال سیاسی

در آستانه‌ی سالگرد انقلاب بهمن ۵۷، بار دیگر شاهد حمله به نسلی هستیم که از مشروطه تا امروز، برای استقلال کشور و عدالت اجتماعی فریاد زد و جان باخت. این نسل‌ها نه برای زر و زور و مقام، بلکه برای کسب حقوق کارگران، زحمتکشان و محرومان ایستادند و همچنان مبارزه می‌کنند. نسل کنونی شاید هنوز درک روشنی از ضرورت‌ها و محدودیت‌ها و دستاوردهای تاریخی این مبارزات نداشته باشد، اما روشن است که انقلاب، تجلی اراده‌ی جمعی مردم علیه سلطه‌ی داخلی و خارجی و علیه استثمار طبقاتی بود. انقلاب بهمن دستاوردی بی‌بدیل برای توده‌ها داشت:

یکم: بازپس‌گیری استقلال سیاسی ایران؛ کشوری که در هر عرصه‌ای بیگانه در امور داخلی آن دخالت می‌کرد و منابع ملی‌اش به کام سرمایه‌داران وابسته و طبقه‌ی سیاسی نوظهور می‌ریخت. امروز ایران کشوری مستقل است و این استقلال، جدای از ماهیت طبقاتی حاکمیت موجود است. هرچند که حاکمیت فعلی، با سد کردن راه‌های مشارکت عمومی و خفه کردن هر صدای آزادیخواه، مسیرهای دموکراسی را مسدود کرده، اما در امور داخلی خویش از تبعیت قدرت‌های خارجی و امپریالیستی اجتناب می‌کند. با این حال، این استقلال برآمده از اراده‌ی ملی، به دلیل ماهیت طبقاتی حاکمیت ناپایدار خواهد بود و بدون مبارزه‌ی نیروهای زحمتکش و مترقی قابل تضمین نیست.

دوم: برچیدن نظام پادشاهی موروئی؛ این نظام پوسیده نه تنها مانعی اساسی بر سر راه دموکراسی و آزادی‌های مدنی بود، بلکه هیچ سنجیتی با دنیای مدرن و حقوق بنیادین مردم نداشت. حذف آن، راه را برای شکل‌گیری جامعه‌ای دموکراتیک، عادلانه و مستقل هموار ساخت و نشان داد که عدالت اجتماعی و آزادی واقعی بدون لغو ساختارهای استبدادی ممکن نیست. اگرچه «جمهوریت» در زیر سایه‌ی اسلامیت و استبداد بورژوازی اسلام پناه نفس‌هایش به شمارش افتاده است.

سوم: اگرچه انقلاب می‌توانست مسیر عدالت اجتماعی، آزادی واقعی و پیشرفت اقتصادی را هموار کند، اما قدرت‌گیری نیروهای واپس‌گرا به رهبری روحانیت، اهداف انقلابی را منحرف ساخت؛ سرکوب حقوق کارگران و محرومان ادامه‌ی همان سیاست استثمارگری پیشین بود.

از اینرو، ۲۲ بهمن نه صرفاً یادآور یک رویداد تاریخی، بلکه فرصتی است برای سنجش مسیر طبقاتی و ملی ما؛ آیا اجازه می‌دهیم منافع زحمتکشان و استقلال کشور قربانی محاسبات قدرت و امیال الیگارشی شود، یا برای تحقق عدالت و آزادی واقعی ایستادگی می‌کنیم؟ پاسخ روشن است؛ انقلاب، فراسوی تاریخ، میدانی است برای آزمون اراده‌ی طبقاتی، فهم قدرت و تعیین سرنوشت جمعی؛ پاسداشت آن نه فقط احترام به گذشته، بلکه تعهدی است به آینده‌ای که متعلق به کارگر، زحمتکش و ملت ایران باشد. بلکه تعهدی است به آینده‌ای که متعلق به کارگر، زحمتکش و ملت ایران باشد.*

دخالت‌های خائنانه و جنایتکارانه

اجنبی در مقاطع حساس تاریخی ایران

حدود دو قرن است که هر بار ایرانیان آزادی خواه، استقلال طلب و وطن‌دوست در مقاطع مختلف تاریخی علیه ظلم و بیداد، علیه غارت دارایی‌های کشور توسط بیگانگان و چاکران ایرانی‌شان و علیه استعمار امپریالیست‌ها و دست‌نشانندگان داخلی‌شان فریادی زدند و حتی خواستند اقدامی بکنند، بلافاصله جنایتکاران و راهزنان بین‌المللی غرب، بویژه دولت استعمارگر انگلیس و بعدها امپریالیسم جنگ‌افروز آمریکا وارد میدان شدند و با توطئه و کمک «ایرانیان» سرسپرده و خائن، حرکت انقلابی را به کج راهه کشاندند. سرتاسر تاریخ ۲۰۰ ساله‌ی اخیر ایران از قتل و ترور و غارت حکایت‌ها دارد که مطالعه‌ی آن‌ها جسم و ذهن آدمی را به فغان درمی‌آورد! خلاف گفته‌ی بعضی از زشت‌کلامان اجنبی‌پرست، دلیل عقب‌ماندگی ایران نه خشکسالی، نه استبداد شرقی، نه «شیوه تولید آسیایی» و نه بی‌سوادی و یا گستردگی کشور، بلکه نقش اصلی را در درجه‌ی اول استعمارگران غربی و سیستم ضدانسان و ضدطبیعت سرمایه‌داری داشته است! برای اثبات ادعای خود وارد جزئیات حوادث نمی‌شویم و فقط با اشاره به چند مورد کلام را به پایان می‌بریم:

یکم: دخالت مستقیم انگلیس در قتل امیرکبیر، صدراعظم بلندآوازه‌ی ایران در سال ۱۲۳۰ خورشیدی. سفیر وقت انگلستان قتل امیرکبیر را در کتاب «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران» چنین تعریف می‌کند:

«قائم مقام فراهانی تنها ایرانی وطن‌پرستی [در دربار] بود که نتوانسته بودم او را بخرم...! برای کشتن ایشان از دولت انگلیس درخواست پول کردم... پول فرستاده شد. مقداری از آن را شبانه به امام جمعه تهران دادم...»

دوم: دخالت دولت انگلیس در ایجاد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و به قدرت رساندن رضاخان در جهت منافع بریتانیای کبیر و نابودی دستاوردهای انقلاب مشروطیت و قلع و قمع آزادیخواهان و استقلال‌طلبان.

سوم: توطئه، کودتا و سرنگونی دولت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط دولت‌های آمریکا و انگلیس به منظور غارت نفت و منابع زیرزمینی و ثروت‌های ایران.

چهارم: دخالت مستقیم و غیرمستقیم کشورهای سرمایه‌داری غرب در تحولات و در ممانعت از پیشروی و تعمیق انقلاب



در جبهه نبرد طبقاتی

مروری بر اخبار و گزارشات کارگری بهمن ماه ۱۴۰۴

در حالی بهمن ماه، ماه انقلاب را پشت سر می‌گذاریم و وارد اسفند می‌شویم که هنوز از تأثیرات کشتار توسط نظام سرمایه‌داری حاکم و عوامل خشونت‌زای مداخله امپریالیستی صهیونیستی بر مبارزات آرام و پیگیر کارگران و زحمتکشان خلاص نشده‌ایم. در جنگ تجاوزکارانه ۱۲ روزه و در تحولات ملت‌به دیماه، سوءاستفاده عوامل مزدور از ناراضی‌های محقانه مردم، کارگران و زحمتکشان را که حاضر نشدند به چرخ پنجم نیروهای ضدایرانی غرب بدل گردند، به سکوت واداشت.

کارگران ایران در تحولات اخیر دیماه که با اعتصاب بخشی از بازار تهران آغاز شد و سپس با مداخله خارجی به آشوب و سرکوب خونین داخلی منجر شد، به میدان نیامدند. کارگران ایران از یک‌سو به واسطه‌ی عدم تشکیل‌یابی مستقل صنفی و فقدان یک رهبری حزب نیرومند کمونیستی و در نتیجه عدم اتخاذ یک نقشه‌ی عمل انقلابی قادر نیستند تا بمثابه یک طبقه‌ی مستقل انقلابی به میدان آیند و طرح طبقاتی خود را به جامعه ارائه دهند. در عین حال، کارگران نیز نمی‌توانند و نمی‌خواهند زیر پرچم رضا پهلوی، رژیم صهیونیستی اسرائیل و امپریالیسم آمریکا و آلترناتیوی به مراتب ارتجاعی‌تر از حکومت کنونی به میدان آیند و موجودیت خود را به خطر اندازند. چرا که در این صورت به گوشت دم توپ سرمایه‌داری داخلی و سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا بدل خواهند شد. بنابراین کارگران ایران با شش طبقاتی خود و به واسطه عدم تشکیل و طرح و برنامه مستقل آگاهانه وارد اعتصاب عمومی نشدند و به اعتراضات دیماه که به اغتشاش و آشوب بدل شد و همینطور به غائله ارتجاعی (زن، زندگی، آزادی) ۱۴۰۱ نپیوستند. چنین برآمدی

عظیم ایران در سال ۱۳۵۷ و تقویت نیروهای مذهبی به منظور مقابله با نیروهای انقلابی و کمونیست‌ها.

پنجم: به بیراهه کشاندن مبارزه‌ی مردم که برای لغو حجاب اجباری و انحلال گشت ارشاد آغاز شد، که سرانجام با مداخله‌ی قدرت‌های امپریالیستی برای سرنگونی نظام با شکست روبرو شد. غائله‌ی (زن، زندگی، آزادی) نه انقلاب بود و نه جنبش انقلابی، بلکه اعتراضاتی بود که به خاطر فقدان رهبری انقلابی به شورش کور بدل شد و به شکست انجامید.

ششم: به راه انداختن جنگ ۱۲ روزه علیه استقلال کشور و به قصد سوریه‌ای کردن کشور و تجزیه و تصرف بخش‌هایی از ایران که خشم و مقاومت ملت، آن‌ها را مجبور کرد در حین هزیمت، بوق پیروزی سردهند. این مداخله‌ی بی‌شرمانه نیز با شکست روبرو شد.

هفتم: اعتراضات برحق مردم در دیماه ۱۴۰۴ علیه فساد، دزدی، گرانی، تبعیض، بیکاری و اوضاع اسفبار کشور، باز هم امپریالیسم متجاوز آمریکا و صهیونیست‌های درنده‌خو و فاشیست ساکن تل‌آویو را به تکاپو انداخت تا از این آب گل‌آلود ماهی بگیرند! ترامپ و نتانیاهو پیام دادند که ما «پشت و پناه» شما هستیم و نه تنها در بین شماها حضور داریم بلکه عن‌قریب به کمک شما خواهیم آمد! در این میانه، رضا پهلوی، کودتازاده، از خوشحالی طی نوشته و سخنانی، معترضین را برای «ساعت هشت شب» به خیابان‌ها فراخواند! ایادی و عوامل موساد و سازمان سیا و انواع تجزیه‌طلبان کرد و بلوچ، سیاه‌پوش و با نقاب و مسلح به سلاح‌هایی نظیر شعله‌افکن، کوکتل مولوتف، چاقو و قمه و تفنگ وینچستر و به همراه جوانان ساده‌لوح ولی خشمگین از سیاست‌های رژیم فاسد، اعتراضات برحق مردم را به جنگ شهری تبدیل کردند و شد آنچه که نباید می‌شد!

هشتم: تظاهرات ده‌ها میلیونی در ۲۲ دیماه در سراسر ایران، برآستی مشت محکمی بر دهان دولتمردان و دولت‌زنان سرمایه‌داری غرب، خصوصاً بر دهان یاوه‌گوی ترامپ و فاشیست‌های اسرائیل و حتی بر دهان جمهوری فاسد اسلامی ایران بود! ایرانیان مردمانی آگاه و با تجربه‌ی سیاسی بالایی هستند و هرگز فریب تبلیغات و یاوه‌های رهبران غرب را نخواهند خورد. فقط ابلهان تاریخی و مزدوران خارج‌نشین و خائنین به وطن گمان دارند که امپریالیسم جنگ‌افروز آمریکا ایران را «نجات» داده و آزادی و عدالت به ارمغان خواهد آورد؟! خیلی آدم باید خائن و یا ابله باشد که به «دموکراسی و حقوق بشر» ادعایی غرب و بویژه آمریکا باور داشته باشد!!*

نشان از آگاهی سیاسی نسبی طبقه کارگر و دوراندیشی تاریخی او نشئت می‌گیرد.

اکنون تورم ۵۰ درصدی، گرانی ساعت به ساعت اجناس ضروری، سقوط لحظه‌ای ارزش پول ملی، و تیغ جراحی اقتصادی در دستان بی‌کفایت و بعضاً خیانتکار مسئولان در حکومت و همدستی نئولیبرال‌های غربگرا و مزدوران آمریکا و رژیم صهیونیستی، امان مردم را بریده و صدای اعتراضشان را بلند کرده است. لیکن ابلهان نشسته بر تخت قدرت جز سرکوب و ادامه سیاست‌های نئولیبرالی چیزی نمی‌شناسند.

ما کارگران خود باید متشکل و متحد میدان را در دست بگیریم. کارگران، زحمتکشان و مردم ایران با پیشقراولی کارگران صنعت نفت و گاز و پتروشیمی در روزهای پایانی بهمن اعلام داشتند که به سیاق سال‌های گذشته برای تأثیرگذاری بر روند تعیین حداقل دستمزد، «پویش دستمزد شرافتمندانه» را از اول اسفند آغاز می‌کنند ولی با شیوه و طرحی نو و بهتر. این پویش، نویدبخش اتحاد کارگران صنوف مختلف برای رزم مشترک، برای به دست آوردن یک زندگی شرافتمندانه انسانی است.

ما کارگران در حالی که با چشمانی باز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و سرمایه‌داران هار و لیبرال را به زیر ضربه‌های کشنده خود می‌گیریم تا با خاتمه‌بخشیدن به سیاست‌های ایران برپادده ضدملی و ضدانسانی، استقلال میهن را حفظ و مسئولیت ملی خود را انجام داده باشیم، در همان حال تلاش می‌کنیم تا با ایجاد تشکلات مستقل، برای به دست آوردن منافع طبقاتی خود، راهگشای مبارزات سوسیالیستی شویم.

در بهمن ماه مبارزات کارگران و زحمتکشان شاغل و بازنشسته، علیه دشمنان خارجی و غارتگران داخلی که مشترکاً باعث نارضایتی و سرکوب خونین دیماه شدند، ادامه یافت که در زیر به بخشی از مهم‌ترین وقایع و رخدادهای کارگری در این ماه می‌پردازیم:

نفت، گاز و پتروشیمی

کارگران صنعت نفت و گاز و پتروشیمی که بر اساس برنامه و نقشه راه خود، برای طرح مطالبات صنفی پیش می‌رفتند و مرحله به مرحله از تجمعات محلی به مرحله تجمع استانی رسیده بودند، با به خیابان آمدن مردم در دیماه و مصادره اعتراضات مردمی به وسیله مزدوران داعشی آمریکا و اسرائیل، خود را کنار کشیده و برای ادامه مبارزات خود بدون کنار گذاشتن مطالبات، اعتراضات خود را به بعد موکول کردند. در بهمن ماه، با وجود سکوت سنگین کارگران نفتی، گاه‌گاه در اینجا و آنجا دست به اعتراض زدند. کارگران «روزمزد فضای سبز شرکت نفت آغاچاری، شرکتی و ارکان ثالث پارس جنوبی، پالایشگاه شماره ۱۰ عسلویه، پتروشیمی غدیر، ارکان ثالث نفت و گاز و پیمانکاری شرکت گاز استان قم» در اعتراض به «تبعیض و بی‌توجهی به مطالبات قانونی و برحق، نداشتن سهمیه پرواز، دستکاری در اضافه‌کاری‌ها و حذف بخشی از حقوق

مربوط به ساعات اضافه‌کار و وضعیت خوابگاه‌های کارگری، تهدید کارگران معترض، وضعیت شغلی و معیشتی خود، گرانی اجاره مسکن و ...» دست به اشکال مختلف اعتراض «از رسانه‌ای کردن تا اعتصاب غذا و دست کشیدن از کار» زده و خواستار «حذف پیمانکار، اصلاح طرح طبقه‌بندی مشاغل، توجه به مطالبات رانندگان استیجاری، اصلاح سیستم اقماری و بهبود شرایط بد رفاهی و ...» شدند.

در روزهای پایانی بهمن، کارمند حراست نفت آزادگان در هویزه، «کریم بوعدار» که از کار اخراج شده بود، دست به خودسوزی زد که این، نشان از درماندگی و تنهایی کارگران در مقابل سرمایه‌داران متحد و متشکل دارد که متأسفانه در نبود تشکلات مستقل کارگری به نابود ساختن خود کشیده می‌شوند.

در روزهای پایانی بهمن، کارگران پیشتاز نفتی بار دیگر اعلام داشتند که پویش دستمزد را قوی‌تر و متشکل‌تر از قبل آغاز می‌کنند تا با تعیین دستمزدی شرافتمندانه، وقایع تلخ دی ماه تکرار نشود. باشد تا این مبارزه همگانی به ایجاد تشکلی واحد در سراسر ایران برسد

بازنشستگان

بسیاری از بازنشستگان در طول چند دهه گذشته با فروش خانه و زمین و باغ خود که به ارث برده بودند و یا در گذشته با قناعت به دست آورده بودند، چرخ زندگی خود را لنگان لنگان به پیش برده‌اند. ولی این عزیزان مسن و یا کهنسال، دیگر کفگیرشان به ته دیگ خورده است و چرخ پنجر زندگی‌شان مانده است بر سر دو راهی «چه کنم» و کمیت زندگی‌شان لنگ شده است و از میان مسئولین کسی به فکر نیست تا حق طبیعی و قانونی بازنشستگان را به آن‌ها بدهد. بازنشستگان با وجود بیماری و ضعف جسمانی کماکان کار می‌کنند و یا به واسطه گرانی و تورم از علاج بیماری‌های خود صرف نظر می‌کنند. هم شرمند تن ضعیف خود شده‌اند و هم نگران آینده فرزندان خود.

چشم از دشمن خارجی بر نمی‌دارند ولی پیگیر و مطالبه‌گر برای به دست آوردن معیشت، منزلت و آرامش خانواده خود نیز هستند. اگر چه به هنگام خطر خارجی برای میهن در بسیاری از شهرها، لب خود را می‌گزند و ساکت می‌مانند، ولی مطالبات خود برای یک زندگی همراه با آرامش را فراموش نمی‌کنند. در بهمن ماه نیز بازنشستگان در یکشنبه‌های اعتراضی در شهرهای «اهواز، شوش، کرمانشاه، رشت، تهران و ...» به خیابان آمده و مطالبات خود را فریاد کشیدند و خواستار «اجرای ماده ۹۶ قانون تأمین اجتماعی، افزایش مستمری‌ها مطابق با نرخ واقعی سبد معیشت، درمان رایگان و حذف بیمه تکمیلی و همچنین پرداخت عیدی کارگری در آستانه سال جدید و ...» شدند. ولی مسئولان کر و کور هر وقت با خطری از بیرون مواجه می‌شوند، شعار رسیدگی و توجه به مطالبات مردم را می‌دهند و بلافاصله با دور شدن خطر، مجدداً به تنظیمات کارخانه برمی‌گردند و



جامعه ایران نمرده، زنده است، پراکندن تخم ناامیدی بس است!

اینکه گفته شود «جامعه ایران ۴۷ سال پیش مرده و آنچه امروز می‌بینیم ارواح سرگردان‌اند»، بیش از آنکه تحلیل اجتماعی باشد، بیان یک نومیدی شاعرانه است. چنین نگاهی، جامعه را همچون یک شیء جامد و بی‌حرکت می‌بیند؛ گویی تاریخ در یک لحظه منجمد شده و دیگر امکان دگرگونی وجود ندارد. این برداشت، مادیت زنده و پویای جامعه را نادیده می‌گیرد.

جامعه موجودی طبیعی مانند یک درخت نیست که یک‌بار کاشته شود و فقط در مسیر خطی رشد کند یا بخشکد. جامعه مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی، نیروهای مادی، روابط تولید، فرهنگ، نسل‌ها و آگاهی‌های متغیر است. این عناصر دائماً در حال تغییر و بازترکیب‌اند. حتی در بسته‌ترین و سرکوبگرترین شرایط نیز، زیر پوست جامعه فرایندهای تازه شکل می‌گیرند: ارزش‌ها تغییر می‌کنند، نسل‌ها جایگزین می‌شوند، زبان و سبک زندگی دگرگون می‌شود، و اشکال جدیدی از کنش اجتماعی پدید می‌آید.

نگاه «مرگ جامعه» در واقع انکار دیالکتیک تاریخی است. دیالکتیک یعنی پذیرش تضاد، حرکت و شدن. هیچ جامعه‌ای در یک نقطه تاریخی متوقف نمی‌ماند؛ یا بازتولید می‌شود،

همان آتش و همان کاسه!

کارگران صنوف دیگر

ما کارگران همواره در چند جبهه جنگیده‌ایم. هم علیه متجاوزین به میهن و هم علیه سیاست‌مدارانی که شریک دزدند و صورتک رفیق قافله بر صورت دارند. و هم علیه سرمایه‌داران و مسئولان حامی سرمایه در حکومت. علاوه بر این سه جبهه، البته همواره در جنگ با منحرفان در جنبش نیز بوده‌ایم، اکونومیست‌ها و آنارکوسندیکالیست‌ها؛ کسانی که تلاش می‌کنند در صفوف کارگران و زحمتکشان رخنه کنند تا مبارزات زحمتکشان را به کج‌راه ببرند.

ما کارگران در صنوف مختلف می‌بایست با به وجود آوردن تشکلات مستقل در محل کار و ایجاد یک اتحادیه سراسری کارگری واحد در سراسر ایران، متشکلاته علیه تمامی دشمنان مبارزه پیش برده و آینده‌ای روشن برای ایران و ایرانی بسازیم. در بهمن ماه کارگران «کانون کارگران مجتمع گاز پارس جنوبی، سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای کارگران فلزکار مکانیک، گروه ملی فولاد اهواز، فولاد سیادن ابهر، کیش چوب در استان هرمزگان، فروشگاه رفاه زنجان، پیمانکاری ابنیه فنی راه‌آهن، واگن‌سازی زرند کرمان، ابنیه فنی راه‌آهن تراورس، نگهبان پروژه‌ای قطار شهری اهواز، ابنیه فنی لرستان، دفاتر تعاونی‌های سهام عدالت، شرکتی شهرداری اندیشه، پیمانکاری شهرداری ایلام، فصلی شهرداری سنندج، قربانان مازندران، نانوایان خوزستان، رانندگان استیجاری، ایثارگر و معلمان شریف» به اشکال مختلف از «نامه‌نگاری، مصاحبه با رسانه‌ها تا اعتصاب و تجمع و راه‌اندازی پویش دستمزد» دست به اعتراض زده و خواستار «آزادی کارگران و معلمان زندانی، حذف پیمانکاری، قراردادهای رسمی، افزایش حقوق برابر با سبد معیشت، پرداخت معوقات مزدی و بیمه‌ای، پایان دادن به اخراج و بیکارسازی و ...» شدند.

کارگران و زحمتکشان همواره خواهان امنیت مرزها بوده و هستند، با اعتراضات خود شرایط خطیر کنونی را برای مسئولان خواب‌زده فریاد کشیده و خواهان برطرف ساختن نارضایتی اکثریت فقیر شده مردم می‌باشند. ما کارگران می‌دانیم که گوش شنوایی نیست و فریاد رسی جز خودمان و تشکلات صنفی و سیاسی وجود ندارد. تنها راه ایجاد تشکل و مبارزه متحدانه کارگران و زحمتکشان است و راهی جز این متصور نیست! *

**به حزب کار ایران (توفان) حزب طبقه کارگر
ایران به پیوندید!**



«جفری اپستین» بازتابی از اخلاق فاسد طبقه سرمایه‌داری حاکم است

«جفری اپستین»، میلیاردر مالی که از اوت ۲۰۱۹ در زندان دست به «خودکشی» زده است، همچنان پس از آن‌که وزارت دادگستری ایالات متحده اسناد بیشتری از پرونده‌ی تحقیق درباره‌ی او را منتشر کرده، خبرساز شده است.

در نخستین مرحله، شاهزاده‌ی بریتانیایی «اندرو مانت‌بتن ویندزور» سرانجام عنوان خود را از دست داد، پس از آن‌که برادرش تشخیص داد این ماجرا باعث شرمساری بیش از حد برای خاندان سلطنتی بریتانیا شده است. اما میلیون‌ها سند مربوط به سوءاستفاده‌های اپستین همچنان موجب اضطراب، عذاب وجدان و عرق سرد در میان چهره‌های مشهور، سیاستمداران، سرمایه‌داران و اعضای خاندان‌های سلطنتی شده است.

در روزهای اخیر، سیاستمدار و دیپلمات ارشد بریتانیایی از حزب کارگر، «پیتر مندلسون» (که پس از ورود به مجلس اعیان بریتانیا با عنوان لُرد مندلسون شناخته می‌شود)، که نامش در اسناد آمده است، استعفا داد. مندلسون که در سپتامبر ۲۰۲۵ از سمت سفیر بریتانیا در ایالات متحده کناره‌گیری

یا دگرگون می‌شود، یا به شکل‌های تازه‌ای سازمان می‌یابد. حتی شکست‌های بزرگ تاریخی نیز پایان تاریخ نیستند؛ بلکه آغاز صورت‌بندی‌های نوین‌اند. آنچه از بیرون ممکن است سکون به نظر برسد، در درون خود حامل تنش‌ها و تغییرات انباشته است.

از منظر مادی و تاریخی، ۴۷ سال زمان کوتاهی در عمر یک جامعه است. در همین دوره، ترکیب جمعیتی، ساختار طبقاتی، سطح سواد، فناوری، ارتباطات و آگاهی عمومی به‌طور چشمگیری تغییر کرده است. نسلی که امروز زیست می‌کند، نه تکرار ساده نسل پیشین است و نه «شیخ» آن؛ بلکه محصول شرایط مادی و تاریخی تازه‌ای است که با گذشته تفاوت دارد.

گفتن اینکه «همه چیز مرده است» نوعی پاک‌کردن صورت مسئله است. این نگاه، به جای تحلیل تناقض‌های واقعی - شکاف‌های طبقاتی، بحران نمایندگی سیاسی، انسداد نهادی، تغییرات فرهنگی و جهانی شدن - به یک حکم کلی و نهایی پناه می‌برد. اما جامعه را نمی‌توان با یک حکم نهایی توضیح داد. جامعه میدان نیروهاست، نه قبرستان آن‌ها.

نقد چنین دیدگاهی از این جهت ضروری است که یأس فلسفی می‌تواند به انفعال سیاسی بینجامد. اگر بپذیریم که جامعه «مرده» است، آنگاه هر کوششی بیهوده جلوه می‌کند. اما اگر جامعه را به‌مثابه فرایندی تاریخی و متضاد ببینیم، آنگاه حتی در دل بحران نیز امکان تحول وجود دارد.

هیچ جامعه‌ای درخت نیست که یک‌بار برای همیشه بخشکد. جامعه، رابطه است؛ حرکت است؛ تضاد است. آنچه ممکن است بمیرد، یک نظم سیاسی یا یک صورت‌بندی تاریخی خاص است - نه خود جامعه. جامعه تا زمانی که انسان‌ها در آن زندگی، کار، عشق، رنج و مبارزه می‌کنند، زنده است؛ حتی اگر شکل زیست آن دستخوش بحران باشد.

پس به‌جای تصویر «ارواح سرگردان»، باید به نیروهای واقعی در حال شکل‌گیری نگاه کرد: به نسل‌های تازه، به دگرگونی‌های طبقاتی، به تغییر در آگاهی اجتماعی. تاریخ نه ایستاده است و نه تمام شده؛ بلکه در سکوت نیز در حال ساخته شدن است.*

**قدرت پروتاریا در آگاهی، شکل واتحاد با
زحمتکشان است**



چه کسی ونزوئلا را اداره می کند؟

آمریکا پس از آن که دولت ونزوئلا مجبور به تغییر قانون در کشورش شد و شرکت های خارجی دوباره توانستند بدون همکاری با شرکت نفت دولتی ونزوئلا در این کشور نفت استخراج کنند، تحریم های ونزوئلا را کاهش داده است. این تغییر پس از آن صورت گرفت که آمریکا ونزوئلا را بمباران کرد و رئیس جمهور قانونی این کشور، نیکولاس مادورو، را ربود.

اکنون نزدیک به دو ماه از ربایش رئیس جمهور قانونی ونزوئلا که نقض آشکار منشور سازمان ملل و حقوق بین الملل است، می گذرد. وزارت دادگستری آمریکا خود یکی از مهم ترین اتهامات علیه رئیس جمهور را حذف کرده است، یعنی این ادعا که او رهبری کارتل مواد مخدر موسوم به «کارتل دلوس سولس» را در ونزوئلا بر عهده داشته است. این خود اعترافی است به اینکه چنین کارتلی هرگز وجود نداشته و ادعاهای ترامپ و وزیر خارجه اش «مارکو رابینو» مبنی بر مبارزه با قاچاق مواد مخدر تنها بهانه ای برای هدفی بوده که ترامپ اکنون آشکارا اعلام می کند: نفت ونزوئلا.

پیش و پس از حمله به ونزوئلا، امپریالیسم آمریکا طبق گزارش CNN دست کم هفت نفتکش مرتبط با ونزوئلا را مورد حمله قرار داده و توقیف کرده است - آخرین مورد دوشنبه گذشته در اقیانوس هند - و تنها یک هفته پس از ربودن مادورو، آمریکا نخستین معامله نفتی با نفت توقیف شده ونزوئلا را انجام داد. به گزارش فایننشال تایمز، پس از آن که یکی از ارشدترین معامله گران نفت این شرکت به همراه دیگر نمایندگان صنعت نفت از کاخ سفید دیدار کرده بود، شرکت بازرگانی «ویتول کالا» مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار برای این معامله پرداخت.

«جان ادیسون» یکی از دو نماینده «ویتول» در این نشست

کرده بود، اکنون تصمیم گرفته است مجلس اعیان را نیز ترک کند تا «شرمساری بیشتری» برای حزب کارگر ایجاد نکند. ولیعهدبانوی نروژ، «مت-ماریت»، نیز به همین ترتیب برای خاندان سلطنتی نروژ موجب دردسر و بی آبرویی شده است؛ چرا که فعالیت ها و مکاتبات او با اپستین اکنون به تیر رسنه های زرد اسکاندیناوی راه یافته است. افزون بر این، پسر او مظنون به جرایمی از جمله حمله با چاقو، ضرب و جرح و جرایم جنسی است. خاندان سلطنتی سوئد ماجرای خفیف تری را از سر گذرانده است، هرچند نام «پرنسس سوفیا» نیز در این اسناد دیده می شود.

میلیون ها سند منتشر شده گنجینه ای مهم و طلایی برای خبرنگاران و رسانه هاست تا داستان های جنجالی درباره ثروتمندان مشهور و انگل ها و فاسدان را بنویسند. این اسناد همچنین نگاهی است به این که چگونه عالی ترین لایه نخبگان مالی هرگونه اخلاق و نزاکت را کنار گذاشته اند.

داستان «اپستین» احتمالاً هم زمان با انتشار اسناد بیشتر ادامه خواهد یافت. این پرسش مطرح است: آیا اتفاق عجیبی است در جامعه ای که چنین طبقه ی فاسد و مسلطی در قدرت است؟ حضور «اپستین» ها و گستردگی چنین فساد ی بخشی از مظاهر فرهنگی و طبقاتی طبقه ی مسلط اقتصادی - سیاسی جامعه است. در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» (۱۸۴۵) اثر درخشان مارکس و انگلس به درستی آمده است که ایده ها و فرهنگ حاکم در هر عصری، بازتاب منافع و دیدگاه های طبقه ی حاکم (بورژوازی) است. طبقه ی حاکم نه تنها ابزار تولید مادی (اقتصاد) را در دست دارد، بلکه ابزار تولید فکری (فرهنگ، آموزش، رسانه) را نیز در ید کنترل و تسلط خود قرار دارد. فاحشه خانه ی بین المللی اپستین و تجاوز جنسی به دختران خردسال بازتابی از چنین نظم کثیف سرمایه داری است که باید گورش را گم کند.*

تبلیغات امپریالیست ها محصول ماشین جعلیات آن ها است

بود که پس از بمباران ونزوئلا و ربودن مادورو برگزار شد. فایننشال تایمز گزارش می‌دهد که «ادیسون» پیش‌تر شش میلیون دلار به کارزار انتخاباتی دونالد ترامپ برای بازگشت به ریاست‌جمهوری کمک مالی کرده بود و همچنین به ترامپ گفته است که اطمینان حاصل خواهد کرد «ویتول» بهترین قیمت را برای نفت دریافت کند «تا نفوذی که بر ونزوئلایی‌ها داری تضمین کند که به آنچه می‌خواهی می‌رسی».

در همان مقاله ۱۵ ژانویه ۲۰۲۶ میلادی (۱۴۰۴ ش.)، فایننشال تایمز می‌نویسد که شرکت بازرگانی چندملیتی «ترافیگورا» کالا نیز نفت ونزوئلا را به ارزش ۲۵۰ میلیون دلار خریداری کرده است. به این ترتیب، آمریکا تنها ظرف دو هفته پس از ربودن رئیس‌دولت ونزوئلا، نفت این کشور را به ارزش نیم میلیارد دلار فروخته بود.

با این حال، آمریکا ظاهراً تمام مبلغ خرید را برای خود نگه نداشت. در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۶ میلادی (۱۴۰۴ ش.)، معاون رئیس‌جمهور ونزوئلا، «دلسی رودریگز» - که در غیاب مادورو به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت سوگند یاد کرده بود - اعلام کرد که ونزوئلا ۳۰۰ میلیون دلار از فروش نفت دریافت کرده است.

او به رسانه‌های دولتی و در ویدئوهایی در شبکه‌های اجتماعی گفت: «از نخستین ۵۰۰ میلیون دلار، ۳۰۰ میلیون دلار دریافت کرده‌ایم». این موضوع به‌عنوان خبری مثبت ارائه شد و قرار است این پول برای «پوشش درآمد کارگران، حفاظت از قدرت خرید آنان و محافظت در برابر تورم و نوسانات بازار ارز» استفاده شود.

این مسئله این پرسش را مطرح می‌کند که در واقع چه کسی ونزوئلا را اداره می‌کند. دونالد ترامپ ادعا کرده است که این آمریکاست، که دست‌کم در مورد نفت درست به نظر می‌رسد؛ نفتی که ترامپ گفته آمریکا آن را «برای همیشه» کنترل خواهد کرد و اکنون می‌تواند آن را بفروشد، زیرا تحریم‌های خود علیه آن را کاهش داده است (به‌جز فروش به خریداران پیشین در چین، روسیه و کوبا) - در حالی که ترامپ هم‌زمان یک تحریم غیرقانونی نفتی علیه کشتی‌هایی که در ونزوئلا بوده‌اند اعلام کرده است، که بهانه رسمی برای ادامه اقدامات دریایی محسوب می‌شود.

اما در کاراکاس، ساختار سیاسی دست‌نخورده باقی مانده است. وزیر کشور، «دیوسدادو کابیو»، که مدت‌ها یکی از چهره‌های اصلی جریان «چاویسم» بود، همچنان در سمت خود است و برادر «دلسی»، «خورخه رودریگز»، نیز همچنان رئیس‌مجلس ملی فعال کشور است. با این حال، چندین تصمیم مهم در مجلس ملی در راستای خواست آمریکا بوده است. از جمله اصلاح قانون نفت در پایان ژانویه ۲۰۲۶ میلادی (۱۴۰۴ ش.) که به کاهش تحریم‌های آمریکا انجامید و به شرکت‌های خصوصی خارجی اجازه می‌دهد بدون همکاری با شرکت نفت دولتی در ونزوئلا نفت استخراج

کنند.

زمانی که این اصلاحیه تصویب شد، «خورخه رودریگز»، رئیس‌مجلس، گفت که «تنها اتفاقات خوب» از لغو قانونی که از زمان تصویب آن در دوران ریاست‌جمهوری هوگو چاوز در سال ۲۰۰۶ میلادی (۱۳۸۵ ش.) اجرا می‌شد، حاصل خواهد شد. «دلسی رودریگز» نیز این تغییر را «تاریخی» خواند و بار دیگر گفت که درآمدهای نفتی به طبقه کارگر کشور اختصاص خواهد یافت.

صرف‌نظر از چگونگی مذاکرات با آمریکا، رئیس‌جمهور موقت از موضعی ضعیف با خواسته‌های واشنگتن برخورد می‌کند و ناچار است چنین کند. «دلسی رودریگز» همچنین با رئیس‌سازمان سیا، «جان راتکلیف»، دیدار داشته است؛ دیداری که پس از آن انجام شد که ترامپ تهدید کرد اگر او مطابق خواست آمریکا عمل نکند، ممکن است بهایی حتی سنگین‌تر از مادورو بپردازد.

دست‌کم در حال حاضر، روشن است که واشنگتن «دلسی رودریگز» و تداوم ثبات در ونزوئلا را بر سیاستمداران راست‌گرای که خود خواهان شراکت با آمریکا در قدرت هستند، ترجیح می‌دهد. بلافاصله پس از حمله ۳ ژانویه ۲۰۲۶ میلادی (۱۴۰۴ ش.)، ترامپ آشکارا «ماریا کورینا ماچادو»، برنده جایزه صلح نوبل و طراح کودتا، را به‌عنوان رهبر احتمالی رد کرد، زیرا او در داخل کشور از حمایت مردمی برخوردار نیست.

با این حال، بر اساس قانون عفو که «دلسی رودریگز» پیشنهاد کرده و قرار بود چند هفته پیش به تصویب برسد، اما بررسی آن در پارلمان به تعویق افتاد، ممکن است «ماچادو» به‌زودی دوباره اجازه شرکت در انتخابات را پیدا کند. او از جمله چندین سیاستمدار راست‌جنگالی اپوزیسیون است که ممکن است ممنوعیت نامزدی برای مناصب عمومی از آنان برداشته شود.

آنچه در آینده رخ خواهد داد هنوز مشخص نیست. در حال حاضر دولت «دلسی رودریگز» اصلاحاتی انجام می‌دهد که آمریکا از آن استقبال می‌کند و در کوتاه‌مدت می‌تواند وضعیت اقتصادی کشور و کارگران را بهبود بخشد - اما اینکه منافع آمریکا در بلندمدت با منافع طبقه کارگر ونزوئلا همسو باشد، احتمالاً نه در کاخ ریاست‌جمهوری «میرافلورس» و نه در کاخ سفید کسی به آن باور ندارد. باید منتظر تحولات مهم آینده ونزوئلا و تشدید تضادهای این کشور بود.*

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

رهبری ایران مانند دیوانه‌ها پول را از کشور خارج می‌کند. بنابراین موش‌ها کشتی را ترک می‌کنند، و این نشانه خوبی است که می‌دانند پایان ممکن است نزدیک باشد».

در پایان ماه ژانویه، آمریکا تهدید نظامی علیه ایران را تشدید کرد و ناو هواپیمابر «USS Abraham Lincoln» را همراه با کشتی‌های جنگی و هزاران سرباز به منطقه اعزام کرد. «Scott Bessent» پیش‌تر نیز در مصاحبه‌ای در مجمع جهانی اقتصاد در داووس در ماه ژانویه توضیح داده بود که رئیس‌جمهور ترامپ قبلاً به وزارت خزانه‌داری دستور داده بود «حداکثر فشار را بر ایران اعمال کند. و این کار مؤثر بود، زیرا در ماه دسامبر اقتصاد آنها فروپاشید». علاوه بر موارد فوق، وزیر خزانه‌داری آمریکا در داووس توضیح داد که یکی دیگر از دلایل اعتراضات این بود که ایران به دلیل فشارهای اقتصادی قادر به واردات کالا نبود: «این هنر حکمرانی اقتصادی است، بدون شلیک حتی یک گلوله، و روند تحولات در جهت بسیار مثبتی پیش می‌رود».

به عبارت دیگر، «Scott Bessent» مثبت می‌داند که: (۱) اقتصاد ایران خفه شود و مردم ایران در تنگنا و کمبود قرار گیرند، و (۲) گزارش شده که هزاران نفر در اعتراضاتی که از اواخر سال گذشته آغاز شد کشته شده‌اند.

«Magnus Ranstorp»، دانشمند علوم سیاسی و عضو هیئت‌مدیره سازمان همکاری توسعه بین‌المللی سوئد «Sida»، با تحلیل «بست» از وضعیت موافق است. «رانستورپ»، که از او به عنوان «کارشناس تروریسم» یاد می‌شود، در سرمقاله‌ای در روزنامه پرتیراژ این کشور «Svenska Dagbladet» نوشت که «تحریم‌های شدیدتری علیه ایران لازم است»، اقدامی که «می‌تواند به سرعت اقتصاد ایران را خفه کند». «رانستورپ» در تمایل خود برای سقوط دولت ایران تردیدی نشان نمی‌دهد و دستورالعمل‌هایی درباره چگونگی دستیابی به این هدف ارائه می‌دهد: تحریم‌های بیشتر علیه صادرات نفت ایران برای «درهم شکستن ساختار اصلی پشت دور زدن تحریم‌ها توسط رژیم». «رانستورپ» می‌نویسد: «ایران نفت خام تخفیف‌دار را از طریق ناوگانی پنهان با ترانسپوندرهای خاموش به چین می‌فروشد. یک تصمیم واحد کافی است - بقیه به‌طور خودکار انجام می‌شود. اکنون زمان آن رسیده که آمریکا این دکمه را فشار دهد».

منظور «رانستورپ» از «این دکمه»، اعمال تحریم‌هایی علیه مبادلات نفتی ایران است تا شرکت‌های بیمه اروپایی را مجبور کند از معاملات خود با شرکت‌های چینی که نفت ایران را خریداری می‌کنند و تحت پوشش بیمه آنها هستند، خارج شوند. ایران بخش عمده صادرات نفت خام خود، یعنی حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد آن را، مجبور است به‌خاطر تحریم‌های غیرقانونی آمریکا با قیمت ارزان‌تری به چین صادر کند. امپریالیسم آمریکا پیش‌تر نیز تحریم‌هایی علیه کشتی‌های ناوگان نفتی ایران و دیگر بخش‌های صنعت نفت ایران اعمال کرده و این سیاست ضدبشری خسارت زیادی به مردم ایران وارد ساخته است.



«اسکات بسنت»، وزیر خزانه‌داری

آمریکا: «ما بحران را در ایران ایجاد

کردیم»

اخیراً وزیر خزانه‌داری، «Scott Bessent»، درباره ایران صریحاً گفت: «فشارهای اقتصادی به‌گونه‌ای که «موش‌ها کشتی را ترک کنند». به گفته وزیر خزانه‌داری آمریکا، ایالات متحده عمداً یک بحران مالی در ایران ایجاد کرده تا نارضایتی در میان مردم به وجود آورد و اعتراضات اخیر در این کشور را تحریک کند؛ اقدامی که تنها می‌توان آن را نوعی جنگ اقتصادی توصیف کرد. در جریان جلسات استماع هفته گذشته در کمیته بانکی سنای آمریکا، وی توضیح داد که وزارت خزانه‌داری راهبردی برای تضعیف ریال، واحد پول ایران، طراحی کرده است. او در پاسخ به پرسش سناتور «Katie Britt» درباره اینکه آمریکا برای اعمال فشار بیشتر بر آنچه او «بزرگ‌ترین حامی دولتی تروریسم - آیت‌الله و ایران» می‌نامد چه اقدامات دیگری می‌تواند انجام دهد، گفت: «یکی از کارهایی که ما در وزارت خزانه‌داری می‌توانیم انجام دهیم، و انجام داده‌ایم، ایجاد کمبود دلار در کشور است. من در سخنرانی‌ای در باشگاه اقتصادی نیویورک در ماه مارس این راهبرد را تشریح کردم. این راهبرد در ماه دسامبر به اوج سریع و چشمگیری رسید، زمانی که یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های ایران ورشکست شد».

بسنت گفت: «هجوم به بانک‌ها رخ داد، بانک مرکزی مجبور شد پول چاپ کند، ارزش پول ایران به‌شدت سقوط کرد، تورم انفجاری شد و در نتیجه شاهد بودیم که مردم ایران به خیابان‌ها آمدند»، و افزود: «ما همچنان همه شرکای ایران را زیر نظر خواهیم داشت. خبر خوب، سناتور، این است که دیده‌ایم



در مورد ریاکاری اتحادیه اروپا و

«تروریستی» خواندن «سپاه پاسداران»

قراردادن «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» در فهرست «سازمان‌های تروریستی» از سوی اتحادیه‌ی اروپا، بیش از آن‌که اقدامی حقوقی یا مبتنی بر دغدغه‌های واقعی «حقوق بشری» باشد، تصمیمی سیاسی در چارچوب منازعات ژئوپلیتیک و منطق قدرت امپریالیستی است. چنین اقدامی در امتداد همان روند آشنای مشروعیت‌بخشی به فشار، تحریم و در نهایت توسل به زور نظامی قابل فهم است. در تجربه‌ی تاریخی روابط بین‌الملل، قدرت‌های مسلط امپریالیستی معمولاً پیش از اقدام قهری، ابتدا از طریق نام‌گذاری و برچسب‌زنی، «دشمن» و «تهدید» را تعریف می‌کنند.

تردیدی نیست که سپاه پاسداران، به‌عنوان بخشی از ساختار قدرت در جمهوری اسلامی، در سرکوب‌های داخلی نقش ایفا کرده و مردم ایران هزینه‌های سنگینی بابت این واقعیت پرداخته‌اند. این امر قابل انکار یا تظہیر نیست. اما پرسش اساسی اینجاست که این قضاوت از سوی چه نیروهایی و با چه پیشینه‌ای مطرح می‌شود و در خدمت چه اهدافی قرار دارد. آیا قدرت‌هایی که کارنامه‌ی آن‌ها مملو از کودتا، اشغال نظامی، تحریم‌های ویرانگر و جنگ‌های مداخله‌گرایانه است، از جایگاهی اخلاقی و حقوقی برای داوری درباره‌ی «تروریسم» برخوردارند؟ اگر معیار تروریسم، کشتار غیرنظامیان باشد، عملکرد ارتش رژیم صهیونیستی در غزه، لبنان و دیگر مناطق اشغالی چگونه قابل توجیه است؟ اگر اشغال و ویرانی ملاک باشد، نقش ایالات متحده در عراق، افغانستان، لیبی و دیگر کشورها چه جایگاهی دارد؟ و اگر سرکوب معیار است، آیا دستگاه‌های امنیتی و نظامی دولت‌های سرمایه‌داری غربی، از این ارزیابی مستثنا هستند؟

واقعیت آن است که قضاوت‌های امپریالیستی همواره گزینشی بوده‌اند، زیرا مسئله نه عدالت و حقوق بشر، بلکه تأمین منافع طبقاتی و ژئوپلیتیک است. دولت‌ها اساساً و در عمل، ابزار پیشبرد منافع طبقات مسلط‌اند و در جهان امروز، این منافع به‌طور فزاینده‌ای

با سرمایه‌ی مالی جهانی گره خورده است. تصمیم اتحادیه‌ی اروپا را باید در پرتو تجربه‌های تاریخی اخیر نیز نگریست. در لیبی، عراق، افغانستان و سوریه، ابتدا با ادبیات «مبارزه با تروریسم» و «مداخله‌ی بشردوستانه» مواجه بودیم، اما حاصل نهایی چیزی جز فروپاشی دولت‌ها، ویرانی زیرساخت‌ها، تجزیه‌ی اجتماعی و تحمیل رنج‌های گسترده بر توده‌های مردم نبود. این تجربه‌ها بخشی از حافظه‌ی جمعی ملت‌هاست و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

باید توجه داشت که نیروهای نظامی در هر جامعه‌ی طبقاتی گذشته و امروز واجد دو کارکرد متضادند: از یک‌سو ابزار اعمال قدرت و سرکوب داخلی‌اند و از سوی دیگر، وظیفه‌ی دفاع از حاکمیت سرزمینی را بر عهده دارند. این تناقض، ویژگی دولت طبقاتی است و به ایران محدود نمی‌شود. تفاوت در اینجاست که قدرت‌های امپریالیستی تنها آن نیروهایی را «تروریست» می‌نامند که مانع پیشروی و منافع آن‌ها باشند، نه نیروهایی که هم‌پیمان یا مجری سیاست‌هایشان‌اند. خطر اصلی این نوع برچسب‌زنی در آن است که مسیر را برای عادی‌سازی جنگ هموار می‌کند. هنگامی که یک نیروی نظامی رسمی به‌عنوان «تروریستی» معرفی شود، حمله به یک کشور می‌تواند به‌راحتی در قالب «مبارزه با تروریسم» بازتعریف شود؛ الگویی که بارها به فجایع انسانی انجامیده است. مردم ایران نباید فریب این چارچوب‌های تحمیلی را بخورند. مبارزه با جمهوری اسلامی، اگر قرار است به آزادی و عدالت بینجامد، ناگزیر باید ریشه در درون جامعه‌ی ایران داشته باشد، نه آن‌که به پروژه‌ای طراحی‌شده از سوی امپریالیسم بدل شود.

آزادی را نمی‌توان با بمباران صادر کرد، عدالت اجتماعی را نمی‌توان با تحریم ساخت، و رهایی از استبداد از مسیر مداخله‌ی نظامی خارجی نمی‌گذرد. در صورت تحمیل جنگ، این مردم‌اند - کارگران، زحمتکشان و فرودستان - که بیشترین هزینه را خواهند پرداخت. برخلاف توهّمات برخی جریان‌های وابسته، نه اتحادیه‌ی اروپا، نه ایالات متحده و نه اسرائیل مدافع منافع مردم ایران نخواهند بود. در چنین شرایطی، دفاع از تمامیت ارضی کشور - فارغ از هر نقدی به حاکمیت - بر عهده‌ی نیروهای نظامی موجود خواهد افتاد. اگر اتحادیه‌ی اروپا مدعی رویکردی اصولی است، باید معیارهای خود را به‌صورت غیرگزینشی اعمال کند؛ امری که در عمل رخ نمی‌دهد. از این‌رو، مسئولیت تاریخی بر دوش جامعه ایران است که با استقلال فکری و سیاسی، مسیر خود را تشخیص دهد.

موضع مترقی و صریح این است:

« سیاست جنگ‌طلبانه اتحادیه اروپا محکوم است!

« نه به جنگ تجاوزکارانه علیه ایران!

« نه به تجزیه و فروپاشی ایران!

« دست‌ها از ایران کوتاه باد!

هر تغییر و تحول سیاسی و با برانداختن نظام استبدادی سرمایه‌داری حاکم امری داخلی است و فقط باید به دست کارگران و زحمتکشان و توده‌ی میلیونی مردم ایران برای آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و حفظ موجودیت ایران صورت گیرد.

حزب کار ایران (توفان)

۳۱ ژانویه ۲۰۲۶*



اتحادیه اروپا توافق تجاری با ایالات متحده را به حالت تعلیق درآورد

با این تصمیم، اتحادیه‌ی اروپا فعلاً از توافق تجاری با دولت ترامپ خودداری کرد. در حقیقت این پاسخی است از سوی امپریالیست‌های اروپا به تعرفه‌های جدید امپریالیسم آمریکا. پارلمان اروپا رسماً اجرای توافق تعرفه‌ای بین ایالات متحده و اتحادیه‌ی اروپا را به حالت تعلیق درآورده است. دلیل آن، تعرفه‌های جدید اعلام‌شده توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده است. همان‌طور که «برند لانگه» (سوسیال‌دموکرات)، رئیس کمیته‌ی تجارت پارلمان اروپا، اظهار داشت: «ما از ایالات متحده تضمین روشنی می‌خواهیم که آنها به توافق پایبند خواهند بود، زیرا این عنصر حیاتی ماست». به دنبال حکم دیوان عالی ایالات متحده علیه سیاست تعرفه‌ای ترامپ، که روز جمعه تعرفه‌ی جهانی ۱۰ درصدی بر واردات ایالات متحده اعلام کرده بود ولی روز شنبه آن را به ۱۵ درصد افزایش داد (!)، اتخاذ شد.

«اورسولا فون در لاین»، رئیس کمیسیون اتحادیه‌ی اروپا (بخوان نماینده‌ی امپریالیسم اروپا)، و ترامپ (نماینده‌ی امپریالیسم آمریکا) تابستان گذشته توافق کردند که حداکثر تعرفه نباید برای اکثر واردات اتحادیه‌ی اروپا به ایالات متحده فراتر رود. در عوض، اتحادیه‌ی اروپا قول داد که تعرفه‌های مربوط به بسیاری از محصولات صنعتی ایالات متحده را به‌طور کامل حذف کند!! «صنّار بده آتش، به همین خیال باش». اما عصر دوشنبه‌ی گذشته، منابع دولتی ایالات متحده‌ی آمریکا اعلام کردند که در آینده تعرفه‌ی ۱۵ درصدی بر بسیاری از واردات اتحادیه‌ی اروپا اعمال خواهد شد (!) این تصمیم در واقع بر اساس فرمان تعرفه‌ی جهانی است که اخیراً در چارچوب جنگ تجاری لاینقطع ترامپ با رقبای امضا شده است. یک مقام ارشد کاخ سفید نیز این موضوع را تأیید کرد. روز دوشنبه، ترامپ به شرکای تجاری خود در مورد «بازی کردن پس از حکم دادگاه ایالات متحده» هشدار داد. او در

سرویس آنلاین خود (Truth Social) نوشت: «اگر کشوری این کار را انجام دهد، با تعرفه‌های بسیار بالاتر و بدتر از آنچه اخیراً با آن موافقت کرده است، مواجه خواهد شد». از سوی دیگر «مرئس»، صدراعظم آلمان، گفت: «بازوکای تجاری» هنوز از روی میز برداشته نشده است! «اگر ترامپ تعرفه‌های بیشتری وضع کند، اتحادیه‌ی اروپا می‌تواند تلافی کند». «فریدریش مرئس»، صدراعظم آلمان (از مسیحیون دموکرات)، گفت که: «اصطلاح «بازوکای تجاری» ابزاری است که واقعاً باید فقط به عنوان آخرین راه‌حل استفاده شود، اما در صورت لزوم، او آخرین کسی خواهد بود که به آن «نه» خواهد گفت. اصطلاح «بازوکای تجاری» به قانونی در اتحادیه‌ی اروپا اشاره دارد که برای جلوگیری از «اجبار اقتصادی» طراحی شده است. این قانون به اتحادیه‌ی اروپا اجازه می‌دهد در صورت اعمال فشار اقتصادی برای تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی، اقدامات متقابلی مانند تعرفه‌ها و محدودیت‌های واردات/صادرات را انجام دهد.

آری «فشار اقتصادی برای اثر گذاشتن بر تصمیمات سیاسی اعمال می‌شود». همان‌طور که در جریان جنگ اول و دوم جهانی نیز جز این نبود.

«متین هاکوردی» (از حزب سوسیال دموکرات آلمان)، هماهنگ‌کننده‌ی امور فراآتلانتیک دولت آلمان، به روزنامه‌ی «تاگس اشپیگل» در برلین گفت: «پس از حکم دیوان عالی، اکنون مسئله‌ی توافق احتمالی تعرفه‌ها از منظر جدیدی بررسی می‌شود. اول، دولت ایالات متحده باید تأثیر اعلامیه‌های تعرفه‌ای ترامپ را روشن کند. تنها بر این اساس مذاکرات باید ادامه یابد.» هاکوردی ادامه داد: «ایالات متحده احتمالاً برای یک توافق سریع تلاش خواهد کرد، زیرا رئیس‌جمهور فقط می‌تواند تعرفه‌های جدید را برای مدت ۱۵۰ روز اعمال کند.»

وی افزود: «برای شرکت‌ها، بسیار مهم است که در نهایت به یک راه‌حل قابل اعتماد دست یابند.» او افزود: «هدف ما روشن است: ثبات و یک توافق منصفانه که هر دو باید پایدار باشند.» (!) ضرب‌المثل معروف فارسی به این نوع خواب و خیال‌ها می‌گوید «صنّار بده آتش، به همین خیال باش!» البته او با خوش‌خیالی اظهار داشت که: در مکالماتی در نقاط مختلف ایالات متحده، از جمله از بسیاری از جمهوری‌خواهان، تمایل به قابلیت اطمینان بیشتر را می‌شنود. «تعداد زیادی از آنها از روند فعلی واشنگتن انتقاد می‌کنند.»!! غافل از اینکه «مکالمات» بدون پشتوانه‌ی برخی از جمهوری‌خواهان، نه در گذشته، نه حال و نه در آینده به هیچ‌وجه اعتبار و پشتوانه‌ی اجرایی نداشته و نخواهد داشت. هدف دونالد ترامپ به مثابه نماینده‌ی امپریالیسم آمریکا، نجات سلطه‌ی اقتصادی، نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا در شرایط کنونی است و بس.*



رویزیونیست‌های ایرانی به اصلاحات رژیم شاه در ادامه‌ی مقاله‌ی ادبیات مارکسیستی به زبان ساده در شماره‌ی ۲۳۵ توفان الکترونیک

عجب آن‌که این آقایان به گفته‌های خودشان نیز باور ندارند و با تأسف می‌نویسند که:

«زماداران کشور ما که پیوندهای مرئی و نامرئی فراوانی با کشورها و انحصارهای امپریالیستی دارند، مصلحت خود را در این می‌بینند که بهبود مناسبات و ... استفاده از کمک‌های اقتصادی و فنی کشورهای سوسیالیستی در چارچوب حفظ منافع و امتیازهای اساسی کشورها و انحصارهای امپریالیستی انجام گیرد» (مجله دنیا، سال ششم، شماره ۳، ص ۱۴)

اگر چنین است، پس آن‌همه سخنان زیبا که در اثرات معجزه‌آسای کمک‌های کشورهای باصطلاح سوسیالیستی می‌سراید و آن‌همه وعده‌ها که در زمینه استقلال و رفاه همگانی و ترقی می‌دهید، چه ضمانت اجرایی دارد؟ شاید می‌خواهید با مبارزه مردم، شاه و رژیم را به «عقب‌نشینی» وادارید؟ ولی آیا فکر می‌کنید که با نوشتن چند مقاله و پراکندن چند گفتار یا با «فشار» مادی می‌توان امپریالیسم و دست‌نشانده آن شاه را عقب‌نشاند؟ آیا اظهار نظرهای سخنگویان محافل امپریالیستی را خطاب به نوکران خویش نمی‌بینید؟

«در مورد نزدیکی با کشورهای بلوک شرق هم باید بگویم که این نزدیکی به عقیده من نباید تا آنجایی پیش رود که مقامات ایران به آن تکیه کنند» (از مصاحبه سر دبیر کل واشنگتن پست با خبرنگار تهران مصور) (نقل از مجله دنیا، سال هفتم، شماره ۳، ص ۱۵)

یا این:

«بهبود روابط شوروی با همسایگانش مستلزم است مشروط بر اینکه همسایگان شوروی در این کار احتیاط را از دست ندهند و هشیار باشند» (نقل از مجله دنیا، همان شماره)

ادبیات مارکسیستی به زبان ساده

ده سال بعد از آنکه کنفرانس احزاب برادر مارکسیست-لنینیست در سال ۱۹۷۵ برگزار گردید و در آن رویونیسم خطر عمده در جنبش کمونیستی تشخیص داده شد، رفیق زنده‌یاد دکتر غلامحسین فروتن با بررسی و تجزیه و تحلیل عملکرد ده‌ساله رویونیسم در سطح جهان اقدام به نوشتن کتاب ارزشمند «رویزیونیسم در تئوری و عمل» نمود. حزب کار ایران (توفان) جهت آگاهی و آموزش نسل جوان، که جوایز حقیقت است، اقدام به درج بخش‌های عمده این اثر در ستون «ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده» توفان الکترونیک نمود. باشد تا با انتشار بخش‌هایی از این اثر ارزنده گامی ولو کوچک در تنویر افکار و پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم برداشته باشیم. هیئت تحریریه

ده سال بعد از آنکه کنفرانس احزاب برادر مارکسیست-لنینیست در سال ۱۹۷۵ برگزار گردید و در آن رویونیسم خطر عمده‌ی در جنبش کمونیستی تشخیص داده شد، رفیق زنده‌یاد دکتر غلامحسین فروتن با بررسی و تجزیه و تحلیل عملکرد ده‌ساله‌ی رویونیسم در سطح جهان اقدام به نوشتن کتاب ارزشمند «رویزیونیسم در تئوری و عمل» نمود.

حزب کار ایران (توفان) جهت آگاهی و آموزش نسل جوان، که جوایز حقیقت است، اقدام به درج بخش‌های عمده‌ی این اثر در ستون «ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده» توفان الکترونیک نمود. باشد تا با انتشار بخش‌هایی از این اثر ارزنده، گامی ولو کوچک در تنویر افکار و پاکیزگی مارکسیسم-لنینیسم برداشته باشیم. هیئت تحریریه

چه عواملی شاه و رژیم او را به «عقب‌نشینی وامی‌دارد»؟ برخورد

خود بیخود کرده که بی اختیار می نویسد:

«با هر دولتی که به تکامل نیروهای مولده در کشور ما کمک کند، با این عمل دولت موافقم (به این دلیل که این کمک صرف نظر از انگیزه ذهنی آن دولت به طور عینی مثبت است - توفان)» (مجله دنیا، سال ششم، شماره اول، ص ۱۹)

بهرتر از این نمی توان در لفافه و به نام تئوری مارکس از استعمار و امپریالیسم دفاع کرد.

نویسنده به امپریالیسم می گوید که برای غارت کشور و استثمار خلق، نیروهای تولید را در کشور ما رشد دهد و باز هم سرمایه های بیشتری در تولید به کار اندازد، چون برای ما ماهیت دولت ها مطرح نیست، به انگیزه کمک ها نیز کاری نداریم. آنچه مهم است رشد نیروهای تولید است و امپریالیسم به این ندا پاسخ مثبت داده و می دهد!

تنها کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی نیستند که «به تکامل نیروهای مولده در کشور ما کمک می کنند». کشورهای امپریالیستی نیز در تکامل نیروهای تولید ایران سهم دارند. اگر نویسنده باور ندارد، به قسمت دوم مقاله ای که تحت عنوان «حقایق در باره نفوذ اقتصادی آمریکا در ایران» (مجله دنیا، سال هفتم، شماره دوم، ص ۴۱) انتشار یافته، مراجعه کند. وانگهی اگر بنا به نوشته مجله دنیا «کشور ایران هم اکنون به یک کشور صنعتی - کشاورزی تبدیل شده است»، صنعتی شدن کشور جز با مساعی شاه و امپریالیسم نمی تواند صورت گرفته باشد، چون کمک های کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی هنوز مراحل مقدماتی خود را می پیمایند و سرنوشت آنها معلوم نیست.

رژیم ایران درهای کشور را بر روی سرمایه های امپریالیست ها کاملاً گشوده و هرگونه تسهیلاتی برای ورود سرمایه قائل شده است. اما برای «تئورسین خلاق» مجله دنیا، گویا این اندازه هنوز کافی نیست و باز هم از دولت های امپریالیستی می طلبد که سرمایه های بیشتری به ایران صادر کنند و نیروهای تولید را رشد دهند، زیرا رشد نیروهای تولید موجب تکامل جامعه است. این اپورتونیست چون پدیده ای اجتماعی را در مقطع طبقاتی نمی بیند و چون پدیده های اجتماعی را با موازین بیولوژیکی می سنجد، به انگیزه امپریالیست ها نیز کاری ندارد. او نمی بیند که به خاطر همین انگیزه هاست که امپریالیسم نفوذ خود را بر سراسر جهان می گستراند، به خاطر انگیزه سود حداکثر است که نیروهای تولید را در پاره ای از کشورهای استعمارزده رشد می دهد، اما آن چنان رشدی که فقط موجبات حداکثر سود را برای او فراهم سازد. امپریالیسم نیروهای تولیدی را در این کشورها رشد می دهد، اما رشد یک جانبه، غیرطبیعی و ناموزون.

خلق ایران به چنان رشد نیروهای تولید که از جانب دولت های امپریالیستی صورت گیرد نیازی ندارد. رشد نیروهای تولید از جانب دولت های به اصطلاح سوسیالیستی نیز به سود شاه و طبقه حاکمه ایران است. خلق های ایران از آن سودی نمی برند و آن را تأیید نمی کنند.*

نه، آقایان رویونیست ها، آنچه که شما در راه استقلال و ترقی و رفاه به توده های مردم می نمایانید آب نیست، سراب است. مردم ایران برای نیل به استقلال، ترقی و رفاه فقط یک راه در پیش دارند: راه سرنگون ساختن این رژیم ضدملی و ضددمکراتیک از راه زور و قهر. هر راه دیگری به بیراهه خواهد افتاد.

ب - برای توجیه اهمیت کمک های اقتصادی شوروی و دیگر کشورهای باصطلاح سوسیالیستی، «تئورسین خلاق» مجله دنیا دست به دامان مارکس می زند:

«تکامل نیروهای تولید و در درجه اول تکامل ابزار تولید پایه تکامل جامعه انسانی است. نیروی تولید عنصر انقلابی تکامل جامعه ماست. انسان ها در جریان تولید پیوسته وسایل و ابزار تولید را بهبود می بخشند و تکامل می دهند و بدین وسیله راه را برای تکامل تولید می گشایند. در تکامل نیروهای تولید موقعی فرا می رسد که این نیروها با مناسبات کهنه تولید در تضاد می افتند و در نتیجه مانعی بر سر راه تکامل تولید ایجاد می گردد. برای آن که این مانع از سر راه برداشته شود باید نیروهای تولید و مناسبات تولید را هم آهنگ و موزون ساخت. این کار در جامعه طبقاتی جز از راه انقلاب اجتماعی میسر نیست». بدیهی است این اندیشه مارکس مربوط به کشورهای سرمایه داری کلاسیک است، یعنی کشورهایی که در آنها سرمایه داری به طور دیالکتیکی، یعنی بر اثر عوامل درونی، رشد و تکامل می یابد. اما «تئورسین خلاق» مجله دنیا آن را به طور دگماتیک بر شرایط ایران، بر شرایط کشوری که عمدتاً تحت سلطه امپریالیسم است، انطباق می دهد. در کشور ما عامل اساسی و عمده ی عدم رشد نیروهای تولید، امپریالیسم است. امپریالیسم است که با در دست داشتن اهرم های اقتصادی و سیاسی، سدی در برابر تکامل نیروهای تولید ایجاد کرده است. برای اینکه به رشد نیروهای تولید میدان داد، باید قبل از هر چیز این سد را در هم شکست. بدون درهم شکستن این سد، رشد موزون و کامل نیروهای تولید امکان پذیر نیست. برانداختن امپریالیسم تنها از راه انقلاب دمکراسی نوین امکان پذیر است. با کمک های اقتصادی کشورهای سوسیالیستی، آن هم به نوکران امپریالیسم، نمی توان این منافع را از سر راه برداشت.

از اینجا روشن است که گره کار کشور ما در محیط اقتصاد نیست، در محیط سیاست است. در کشور ما اکنون سیاست است که باید در مقر فرماندهی جای گیرد و نه اقتصاد. تا زمانی که رژیم کنونی برجاست، سرنوشت کمک های اقتصادی و فنی بکلی نامعلوم است. اما رویونیست های ایرانی، چه در زمینه کمک های دریافتی از کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی و چه در انطباق دگماتیک اندیشه مارکس بر کشور ما، اقتصاد را در مرکز ید خود می گذارند و تکامل اقتصاد را گره گشای اساسی کشور ما می شمردند.

این اندیشه مارکس که نیروهای تولید عامل اساسی تکامل جامعه است، «تئورسین خلاق» مجله دنیا را به اندازه ای از



گشت و گذاری در فیسبوک. پاسخ به

یک پرسش

پرسش: سلام فراوان دارم. من با نظرات شما توسط یکی از دوستان از طریق کانال تلگرام توفان و فیسبوک آشنا شدم. نمی‌دانم از کجا شروع کنم؛ از غم عمیقی که بر جامعه ما سایه انداخته یا نگرانی‌هایی که ما برای آینده داریم. من حدوداً سه سال است که از ایران برای ادامه تحصیل به کشور دانمارک آمدم و در یکی از دانشگاه‌های این کشور مشغول تحصیل هستم. کشتار اخیر مردم بی‌گناه در ایران مرا بی‌خواب کرده و دلم از این حکومت جبار خون است. شما بهتر از من می‌دانید رژیم ایران از بن و بیخ دیکتاتوری و فاسد و بیرحم است و هرگز به مردم اجازه فعالیت آزادانه و نیمه‌آزادانه را نمی‌دهد. آنها در اثر فجایع اخیر و ریختن خون چند هزار نفر چاره‌ای جز درخواست کمک از نیروهای خارجی برای آزادی و رسیدن به حقوق دموکراتیک خود ندارند. آیا تقبیح و سرزنش مردم تقاضای کمک از خارج سیاست صحیحی است؟ اگر خودتان در ایران حضور داشتید، چه می‌کردید؟ کمک از خارج را رد می‌کردید؟ پیشنهاد شما چه می‌باشد؟

پاسخ: دوست عزیز، تشکر از نامه‌تان. ما با شما موافقیم که رژیم جمهوری اسلامی ایران ضد دموکراتیک و دیکتاتوری و فاسد است. اما باید درک کنیم که آزادی و حقوق بشر کالاهای وارداتی نیستند که بتوان از بازار خرید و به مردم هدیه داد. آزادی هر کشور محصول مبارزه سازمان‌یافته مردم آن در یک فرایند تاریخی است.

ممکن است این تصور را داشته باشید که اگر آمریکا به ایران حمله نظامی و رژیم را سرنگون کند، مردم ایران از بند استبداد و فقر و مصائب اجتماعی آزاد می‌شوند و

مشکلاتشان حل خواهد شد. اما تجربه دخالت‌های آمریکا در حداقل ۳۰ سال اخیر در عراق، افغانستان، لیبی و سوریه نشان داده که حداقل ۱۱ میلیون نفر در این چهار کشور کشته و بیش از ۲۳ میلیون نفر آواره شده‌اند. آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید چرا این کشورها نه تنها از طریق دخالت آمریکا و غرب به آزادی نرسیدند، بلکه اوضاعشان حتی وخیم‌تر نیز شده است؟ هدف آمریکا از دخالت نظامی و جنگ، آزادی مردم نیست، بلکه تصاحب منابع ثروت این کشورهاست و نه رفاه و صلح و آرامش و کرامت انسانی.

یادآوری می‌کنیم که در کشور عراق پس از ۲۳ سال سرنگونی رژیم صدام حسین، آمریکا در رویکردی که تجلی کامل «سلطه امپریالیستی و نواستعماریست» کماکان از طریق کنترل انحصاری درآمدهای نفتی این کشور، مهم‌ترین اهرم اعمال فشار بر حاکمیت ملی و جهت‌دهی به سیاست‌های داخلی و خارجی بغداد را در دست دارد. این کنترل که ریشه در سال‌های نخست اشغال دارد، نه تنها استقلال اقتصادی عراق را مخدوش کرده، بلکه به ابزاری کلیدی برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیک و واشنگتن در منطقه تبدیل شده است. بر اساس گزارش‌های رسانه‌ای بین‌المللی از جمله رویترز، هسته مرکزی این کنترل، مدیریت درآمدهای دلاری حاصل از فروش نفت عراق در بانک فدرال رزرو نیویورک است. این نظام با تشکیل «صندوق توسعه عراق» در دوران دولت موقت ائتلاف به رهبری آمریکا آغاز شد و با امضای فرمان اجرایی جورج بوش و تمدید آن توسط روسای جمهور بعدی، تا به امروز تداوم یافته است. آمریکا با وجود خروج نظامی خود از عراق، این «سلطه مالی» را حفظ کرده است. وابستگی حدود ۹۰ درصدی بودجه دولت عراق به درآمدهای نفتی، به آمریکا قدرتی بی‌نظیر برای اعمال نفوذ و حتی صدور تهدیدهای مستقیم بخشیده است. نمونه عینی این امر، تهدید آمریکا در سال ۲۰۲۰ مبنی بر مسدود کردن دسترسی عراق به دارایی‌هایش در فدرال رزرو، در پاسخ به درخواست رسمی بغداد برای خروج نیروهای آمریکایی بود. تازه‌ترین گزارش روزنامه فایننشال تایمز نیز پرده از تلاش آمریکا برای استفاده از این اهرم برداشت: تهدید به قطع جریان دلارهای نفتی برای وادار کردن سیاستمداران عراقی به تشکیل دولتی مطابق میل واشنگتن و عاری از نمایندگان منتخب مردم که مخالف سلطه آمریکا در کشور هستند.

پس می‌بینیم که حمله نظامی آمریکا به عراق فرجامی جز کشتار و گسترش فقر و سلطه نواستعماری آمریکا نداشته است. عین همین سناریوی دهشتناک و ضدبشری در مورد



پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام

پرسش: بالاخره شما طرف کی هستید؟ هم می‌گویید این نظام مشکل دارد، هم می‌گویید مواظب باشید تغییر نکنید که بدتر نشود! هم شعار «جاوید شاه» را می‌گویید، هم اعتراضات تند را خطرناک می‌دانید. پس مردم دقیقاً چه کار کنند؟ فقط صبر کنند و تماشا؟ شما می‌گویید سیاست خارجی به ما ربط دارد، ولی آخرش باز تأکید می‌کنید همین ساختار نماینده رسمی کشور است. خوب این یعنی چه؟ یعنی باز هم باید به همین اعتماد کنیم؟ اگر قرار نیست نه برگردیم به گذشته و نه این وضع را به هم بزنیم، پس راه حل تان چیست جز حفظ وضع موجود با چند تا توصیه اخلاقی؟ این حرف‌ها بیشتر شبیه ترساندن مردم از هر نوع تغییر است تا ارائه یک راه واقعی. آیا در عمل نمی‌گویید «هیچ کاری نکنید که اوضاع بدتر نشود»؟

پاسخ: دوست گرامی، نخست لازم می‌دانیم از توجه و دقت شما نسبت به مطالب منتشرشده سپاسگزاری کنیم. طرح پرسش، نشانه حساسیت و دغدغه‌مندی است و ما آن را ارج می‌نهیم. با این حال، نحوه طرح پرسش‌های شما حاکی از نوعی سرگشتگی و استیصال در افق سیاسی است؛ امری که البته در فضای پراشتهاب و آکنده از روایت‌های متعارض امروز، چندان دور از انتظار نیست. انبوه پیام‌ها و تحلیل‌هایی که از مجاری رسانه‌ای گوناگون، به‌ویژه رسانه‌های برون‌مرزی، به افکار عمومی منتقل می‌شود، اغلب با چارچوب‌بندی‌های خاص و جهت‌دار همراه است و طبیعی است که بر ذهن و زبان مخاطبان اثر بگذارد. پرسش‌ها و استدلال‌هایی که شما مطرح کرده‌اید، کم‌وبیش همان مضامینی است که این روزها در برخی شبکه‌های اینترنتی و تلویزیونی برون‌مرزی، از جمله شبکه‌هایی مانند «ایران اینترنشنال»، به‌طور مکرر بازتولید می‌شود؛ چارچوبی که بیش از آنکه در پی تعمیق فهم پیچیدگی‌های جامعه ایران باشد، بر دوگانه‌سازی‌های ساده‌انگارانه و تقلیل مسائل چندلایه به شعارهای تند و فوری استوار است. اشاره به این شباهت، نه از سر برجسب‌زنی، بلکه برای تبیین منشأ گفتمانی پرسش‌هاست؛

لیبی و سایر کشورهای مشابه صدق می‌کند. بنابراین، باید دریابیم که هر ملتی باید خود با تکیه بر نیروی مستقل، آگاهی و سازمان‌دهی خود در بلندمدت به آزادی دست یابد. خوب است بدانیم که ایران در هفتاد و چهار سال قبل (سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲) تلاش کرد با بیرون راندن قدرت استعماری بریتانیا، بر منابع نفت خود مسلط شده و راه توسعه را در پیش گیرد. اما با دخالت آمریکا و انگلیس و کودتای ننگینی که ترتیب دادند، محمدرضا شاه دوباره به قدرت رسید و ۲۵ سال با اعمال دیکتاتوری، سرکوب و زندان حکومت کرد که در نهایت به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و سقوط رژیم پهلوی انجامید.

حالا آمریکا می‌خواهد با بهانه دیکتاتوری مذهبی در ایران و کشتار اخیر در امور داخلی ایران دخالت کند تا بار دیگر سلطه خود را بر ایران اعمال نماید. این یک سیاست بسیار خطرناک است که نه تنها مردم ایران را آزاد نخواهد کرد، بلکه میلیون‌ها نفر را مجبور به ترک کشور کرده و صدها هزار نفر را به کشتن خواهد داد.

مسائل سیاسی ایران بسیار پیچیده است و نمی‌توان بر اساس احساسات، شنیده‌ها یا گفته‌های برخی رسانه‌های غربی به آنها پاسخ داد. حزب ما با تمام وجود از مبارزه مردم ایران برای آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران دفاع می‌کند، در عین حال به شدت مخالف دخالت نظامی آمریکا، غرب و ناتو در ایران می‌باشد. زیرا عمیقاً باور داریم که وضعیت مردم به مراتب بدتر از امروز خواهد شد و به همین دلیل با آن شدیداً مخالفیم. حزب ما سیاست حمایت از مداخله خارجی در ایران را چه آگاهانه یا ناآگاهانه باشد، سیاسی بسیار خطرناک می‌داند و وظیفه دارد مردم را از چاله به چاه افتادن برحذر دارد.

مردم ایران خودشان در بلندمدت راهشان را انتخاب کرده و به آزادی و عدالت اجتماعی دست خواهند یافت. دوست عزیز، بسیار خوشحالیم که مطالب حزب ما را از طریق تلگرام و فیسبوک دنبال می‌کنید، باز هم برایمان بنویسید و به بحث و گفتگو با ما ادامه دهید. برایتان موفقیت آرزو می‌کنیم.*

**سازمان‌های سلطنت طلب نوکران
امپریالیست آمریکا و صهیونیسم اسرائیل
هستند**

چراکه باور داریم نقد، هرگاه از استقلال فکری و تحلیل درون‌زا برخوردار باشد، می‌تواند به غنای بحث یاری رساند، اما هنگامی که در قالب روایت‌های از پیش‌ساخته و قطبی‌شده طرح شود، ناخواسته در همان مدار محدود بازتولید می‌شود.

پاسخ ما روشن و بی‌ابهام است: ما در کنار مردم ایستاده‌ایم؛ نه در جانب قدرت، نه در حسرت گذشته، و نه در هیاهوی هیجان‌های بی‌برنامه و بی‌افق. اینکه می‌پرسید «بالاخره طرف کی هستید؟» خود نشان‌دهنده آن است که فضای سیاسی ما تا چه اندازه گرفتار دوگانه‌سازی‌های شتاب‌زده و تقلیل‌گرایانه شده است؛ گویی جامعه تنها میان دو انتخاب محصور است: یا تسلیم بی‌چون‌وچرا در برابر وضع موجود، یا پناه بردن به هر نوع براندازی - حتی اگر مقصد آن در هاله‌ای از ابهام فرو رفته باشد. ما این چارچوب دوگانه را از اساس نادرست و گمراه‌کننده می‌دانیم. آری، ما معتقدیم این ساختار با مشکلات جدی روبه‌روست. آری، بازگشت به گذشته را راه‌حل نمی‌دانیم. و آری، هشدار می‌دهیم که تغییر بی‌برنامه و لغزش به ورطه آشوب می‌تواند پیامدهایی جبران‌ناپذیر در پی داشته باشد. این مواضع نه نشانه تناقض، بلکه برآمده از درسی است که تاریخ به بهای سنگین به ملت‌ها آموخته است. خرد سیاسی ایجاب می‌کند که میان تغییر وضع موجود، نفی نوستالژی گذشته و پرهیز از قمار با آینده، تمایز قائل شویم و هر سه را در افق مسئولیت تاریخی بنگریم.

دوست گرامی

بی‌اعتمادی اکثریت اقشار جامعه نسبت به حاکمیت، نقد و حتی نفی قدرت، سخنی بی‌پایه و برآمده از خلأ نیست. تجربه‌های تلخ تاریخی، وعده‌های تحقق‌نیافته و هزینه‌هایی که مردم در عرصه‌های گوناگون پرداخته‌اند، به‌طور طبیعی حساسیت و تردید اجتماعی را دامن می‌زند. این واکنش را باید در بستر واقعیات زیسته مردم فهمید، نه با انکار یا تقلیل آن. با این همه، واقعیتی عینی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت: تا زمانی که این ساختار در رأس قدرت قرار دارد، خواه بخواهیم و خواه نخواهیم، در عرصه روابط بین‌الملل نمایندگی رسمی ایران را بر عهده دارد. تصمیم‌هایی که در آن سطح اتخاذ می‌شود، مستقیماً بر معیشت، اقتصاد، امنیت و افق آینده کشور اثر می‌گذارد و هیچ شهروندی از پیامدهای آن مصون نمی‌ماند. از همین‌رو، مسئولیت مدنی و تاریخی هر یک از ما اقتضا می‌کند که نسبت به سیاست خارجی، به‌ویژه در مذاکرات حساس با قدرت‌هایی چون امپریالیسم آمریکا، بی‌تفاوت نباشیم. خطر اساسی در بزنگاه‌های تاریخی آنجاست که «منافع ملی» با «منافع حفظ قدرت» درهم آمیخته شود و مرز این دو مخدوش گردد. اگر نظارت عمومی، مطالبه‌گری سنجیده و گفت‌وگوی انتقادی در کار نباشد، چه‌بسا تصمیم‌هایی اتخاذ شود که بیش از آنکه در جهت بهبود معیشت مردم، کاهش تحریم‌ها و تنش‌زدایی باشد، در خدمت تثبیت موقعیت سیاسی حاکمیت قرار گیرد. اینکه گفته شود «ما این ساختار را قبول نداریم، پس آنچه در مذاکرات می‌گذرد به ما مربوط نیست»، در حقیقت نوعی کناره‌گیری خطرناک از سرنوشت جمعی است. سیاست خارجی ملک شخصی هیچ دولت یا جناحی نیست؛ به نام ایران انجام می‌شود و آثار و تبعات آن دامنگیر همه ایرانیان است. سکوت و بی‌اعتنایی، نه نشانه اعتراض، بلکه گشودن

میدان برای تصمیم‌گیری‌های غیرشفاف و غیرپاسخ‌گوست. از این‌رو، موضع مسئولانه نه در همراهی بی‌چون‌وچرا با تصمیم‌های قدرت خلاصه می‌شود و نه در کناره‌گیری و بی‌اعتنایی مطلق. مسئولیت تاریخی ایجاب می‌کند که جامعه بر مطالبه شفافیت پای بفشارد، اولویت منافع ملی را یادآور شود، نسبت به هرگونه توافق پنهان یا معامله پشت‌پرده هشدار دهد و از حق مسلم خود برای آگاهی و نظارت صیانت کند. آینده کشور ممکن است در اتاق‌های مذاکره ترسیم شود، اما مشروعیت آن آینده نه در امضاها، بلکه در آگاهی و حساسیت مردمی است که این تصمیم‌ها به نام آنان اتخاذ می‌شود. جامعه‌ای که بداند چه می‌گذرد و چه تعهدی به نامش پذیرفته می‌شود، می‌تواند بر سرنوشت خویش اثر بگذارد؛ اما جامعه‌ای که در تاریکی نگاه داشته شود، ناخواسته به حاشیه رانده می‌شود.

دوست عزیز،

بزرگ‌ترین خطای تاریخی آن است که بپنداریم با کنار رفتن یک وضعیت، سرنوشت کشور به‌گونه‌ای خودکار و بی‌هزینه به دست نیروهای کارآمدتر و مسئول‌تر خواهد افتاد. تاریخ با خوش‌بینی‌های ساده‌دلانه حرکت نمی‌کند و تحولات بزرگ، همواره بهایی سنگین از ملت‌ها طلب کرده‌اند. یک جامعه در طول یک سده چند بار می‌تواند بنیان‌های سیاسی خویش را از بنیاد برکند و بازسازی کند، بی‌آنکه از فرسایش، گسست و تلاطم‌های پیاپی آسیب ببیند؛ لغزش از خطایی به خطایی بزرگ‌تر را نمی‌توان «تغییر» نامید؛ این، تکرار تراژدی در صورتی دیگر است. بعید است در این سرزمین کسی آرزو کند که شرایط زندگی‌اش از آنچه هست دشوارتر شود. تجربه‌های معاصر، چه در پیرامون ما و چه در دیگر مناطق جهان، به‌روشنی نشان می‌دهد که فروپاشی نظم سیاسی، اگر بدون افق روشن و سازوکارهای جایگزین رخ دهد، می‌تواند به جنگ داخلی، تجزیه، ناامنی مزمن و ویرانی زیرساخت‌های حیاتی بینجامد. هشدار تاریخ را نمی‌توان نادیده گرفت؛ تغییری که با هرج‌ومرج و مداخله خارجی گره بخورد، الزاماً به آزادی و رفاه ختم نخواهد شد. با این همه، در سال‌های اخیر نشانه‌هایی از بلوغ اجتماعی نیز قابل مشاهده است؛ نشانه‌هایی که حکایت از آن دارد که بخش‌هایی از جامعه، در مواجهه با بحران‌ها، پیامدهای هر مسیر را می‌سنجند و میان اعتراض مشروع و فروغلتیدن در بی‌ثباتی تمایز قائل می‌شوند. این تمایز‌گذاری، سرمایه‌ای ارزشمند برای آینده کشور است.

در رویدادهای موسوم به «زن، زندگی، آزادی» و نیز ناآرامی‌های دی‌ماه، آنچه نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد، رفتار سنجیده و آگاهانه بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر - به‌مثابه یک طبقه و نه مجموعه‌ای از افراد پراکنده - بود. آنان با درک مخاطرات پیش رو، خطر فروغلتیدن به مسیرهایی بی‌افق و پرهزینه را دریافتند و از ورود به گردابی که می‌توانست کشور را به سوی بی‌ثباتی فراگیر سوق دهد، خودداری کردند. این رویکرد را می‌توان جلوه‌ای از هوشیاری طبقاتی و احساس مسئولیت تاریخی دانست؛ سرمایه‌ای اجتماعی که ارزش آن کمتر از هر دستاورد مادی نیست و باید پاس داشته شود. نقد وضع موجود، حقی انکارناپذیر است؛ مطالبه عدالت و آزادی نیز حقی مسلم. اما

گردد. واکنش به فشارها و ناکامی‌ها، در این حالت، به جای آنکه در قالب کنش سنجیده و آگاهانه بروز یابد، در قالب شعارهای پوچ و تصورات غیرواقعی جلوه‌گر می‌شود؛ شعارهایی که بیش از آنکه راهی به سوی آینده بکشایند، بازتاب سردرگمی و انقطاع از تحلیل عمیق اجتماعی‌اند.

حاصل برهم‌نشستن این عوامل، بروز شعارهایی از جنس «جاوید شاه» است؛ شعارهایی که نه تنها گرهی از کار فروپسته کشور نمی‌کشایند، بلکه نشانه‌ای از رکود تحلیلی و ایستایی فکری است. این گونه واکنش‌ها بیش از آنکه بر بنیان شناخت تاریخی و اجتماعی استوار باشند، بازتاب گسست از فهم مناسبات واقعی قدرت و سرمایه‌اند. چنین شعارهایی حکایت از آن دارد که بخشی از نسل جوان، در فقدان تحلیل ساختاری، از درک پیوندهای پیچیده میان اقتصاد، سیاست و طبقات اجتماعی فاصله گرفته است. هنگامی که جامعه‌ای هنجارهای برخاسته از تجربه زیسته مردم و ارزش‌های برآمده از مبارزات طبقاتی را به‌درستی نشناسد، و نیروی ذهنی خود را صرف آرمان‌های گذشته‌گرایانه یا تصورات ساده‌انگارانه کند، در مسیر رهایی اجتماعی گام نخواهد برداشت. بیش از آن، این وضعیت می‌تواند ناخواسته به تقویت سازوکارهای سلطه — چه درونی و چه بیرونی — یاری رساند؛ زیرا جامعه‌ای که از تحلیل واقعیت‌های خود بازمانده باشد، آسان‌تر در معرض جهت‌دهی و بهره‌برداری نیروهای قدرت قرار می‌گیرد. رهایی، نه در بازگشت به گذشته، بلکه در شناخت دقیق اکنون و سامان دادن آینده بر پایه آگاهی تاریخی و اجتماعی ممکن است.

تغییر پایدار، معمولاً زاییده‌ی فرایندهای حساب‌شده و سازمان‌یافته است، نه انفجارهای ناگهانی و هیجانی. هیچ جامعه‌ای با شعار «همین الان همه‌چیز را بر هم بزنیم» به ثبات، عدالت و آزادی پایدار دست نیافته است. هشدار ما نه از سر ترساندن، بلکه ناشی از احساس مسئولیت تاریخی و اجتماعی است. تجربه‌های منطقه نشان داده‌اند که فروپاشی‌های بی‌افق و بدون برنامه، نه تنها آزادی نمی‌آورند، بلکه خلأ قدرت، ناامنی مزمن و زمینه مداخله خارجی را فراهم می‌سازند. ما نمی‌گوییم «هیچ کاری نکنید». بلکه می‌گوییم: اقدام کنید، اما به‌گونه‌ای که فردا را بدتر نکنند. هدف ما نه حفظ وضع موجود کورکورانه است، و نه فروپاشی کشور برای اثبات خشم یا هیجان. هدف، تغییر آگاهانه، سازمان‌یافته و مبتنی بر منافع واقعی مردم است؛ تغییری که نه در خدمت قدرت، نه در حسرت گذشته و نه در هیجان‌های زودگذر، بلکه در راستای آینده‌ای پایدار و مسئولانه شکل گیرد. در این مسیر، ما طبقه کارگر ایران را به‌عنوان سالم‌ترین و استوارترین نیروی اجتماعی می‌شناسیم؛ نیرویی که تکیه بر آن می‌تواند زمینه‌ساز حفظ امنیت و استقلال کشور، و تضمین استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی گردد. این طبقه، با آگاهی تاریخی و پیوند مستحکم با واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی، سرمایه‌ای ملی است که می‌تواند پایه‌ی تحولات پایدار و مسئولانه باشد.

ارتباطات را با ما قطع نکنید دستان را به گرمی می‌فشاریم*

سپردن سرنوشت یک ملت به طرح‌ها و پروژه‌هایی که فرجامشان در هاله‌ای از ابهام و مخاطره است، می‌تواند خطایی باشد که جبران آن نسل‌ها به درازا انجامد. تحول پایدار از مسیر آگاهی، سازمان‌یابی مدنی و فشار سنجیده و هدفمند می‌گذرد، نه از دل هیجان‌های مقطعی یا نسخه‌های پرهزینه‌ای که آینده را به قمار می‌گذارند. تاریخ فرصت‌های خویش را بی‌کران و بی‌پایان تکرار نمی‌کند؛ هر لغزش، ممکن است بهایی بسیار سنگین داشته باشد. دوست گرامی

مخالفت ما با سر دادن شعار «جاوید شاه» مخالفتی مقطعی یا احساسی نیست، بلکه موضعی اصولی و مبتنی بر تحلیل تاریخی و اجتماعی است. ما همواره کوشیده‌ایم زمینه‌های روانی و اجتماعی بروز این پدیده را تبیین کنیم و در اینجا بار دیگر بر آن تأکید می‌ورزیم.

یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری گرایش‌های غیرعقلانی و ظهور شعارهایی از این دست در میان بخشی از جوانان و دانشجویان، تحمیل یک نظام ارزشی خشک و تک‌ساحتی بر جامعه بوده است. هنگامی که ارزش‌های مذهبی رسمی، به جای هنجارهای متکثر و تاریخی جامعه نشانده می‌شود و به صورت دستوری و فراگیر اعمال می‌گردد، تعادلی که برای تکوین یک جامعه پویا ضروری است، برهم می‌خورد. ارزش‌هایی که با نیازها، آرمان‌ها و تحولات طبیعی یک جامعه همخوانی نداشته باشند، نه تنها درونی نمی‌شوند، بلکه مقاومت اجتماعی را برمی‌انگیزند. چنین تحمیلی، فضای لازم برای رشد تدریجی و مستقل ارزش‌ها و هنجارهای مردمی را محدود ساخت و امکان شکل‌گیری جریان‌های آزاد فکری و فرهنگی را کاهش داد. در نتیجه، جامعه از مسیر طبیعی گفت‌وگو، نقد و بازسازی مستمر خود دور افتاد و بخشی از واکنش‌های امروز، در همین خلأ و انسداد ریشه دارد. از منظر طبقاتی، این روند تأثیری ژرف بر ساختار اجتماعی و سطح آگاهی نسل جوان بر جای نهاد. هنگامی که آزادی احزاب، مطبوعات، انجمن‌های صنفی و محافل روشنفکری محدود یا مسدود شود، امکان ارتقای آگاهی اجتماعی و سیاسی — به‌ویژه در میان طبقات کارگر و زحمتکش — به شدت کاهش می‌یابد. در چنین شرایطی، جوانان و دانشجویان از ابزارهای لازم برای تحلیل ریشه‌ها و علل واقعی مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود محروم می‌مانند و در نتیجه، نقد آنان به جای آنکه بر بنیان شناخت ساختاری استوار باشد، به سطح واکنش‌های احساسی و پراکنده فروکاسته می‌شود. پیامد این انسداد آن بود که بخش قابل توجهی از توان فکری جامعه، به جای تمرکز بر تحلیل واقعیت‌ها، به مناسبات قدرت و سرمایه، صرف بازتولید تصورات نادرست، آرمان‌های ساده‌انگارانه یا گرایش‌های واپس‌گرا شد. این وضعیت با کاستی‌های جدی در نحوه انتقال تاریخ، آموزش تحلیل اجتماعی و پرورش روحیه نقد نیز تشدید گردید. هنگامی که مسائل تاریخی و اجتماعی به‌صورت یک‌سویه و در قالب تقسیم‌بندی‌های مطلق سیاه و سفید عرضه شوند، توان جامعه برای درک پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های واقعیت تضعیف می‌شود. در چنین خلأیی، نسل جوان به جای فهم منطق تاریخی مبارزات اجتماعی و تشخیص سازوکارهای واقعی تغییر، ممکن است دچار نوعی خودکم‌بینی تاریخی و استیصال سیاسی و اقتصادی

توفان در رسانه



www.telegram.me/totoufan				*		کانال تلگرام حزب کاراییان (توفان)
facebook.com/hezbekar.toufan					*	فیسبوک حزب کاراییان (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar			*			تویتر حزب کاراییان (توفان)
www.rahetoufan67.blogspot.de	*					وبلاگ توفان قاسمی
www.kanonezi.blogspot.de	*					وبلاگ ظفر سرخ
kargareagah.blogspot.de	*					وبلاگ کارگر آگاه
www.toufan.org		*				تارنمای حزب کاراییان توفان
www.toufan.de		*				تارنمای آزمایشی حزب

POSTBANK

bank code DEUTDEDBP 29

bank account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 2680 60

P.O. BOX 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Fax: 00496996580346